



ڈاکٹر خداداد

عبدالحمید طالع

سرشناسه	: طالعی ، عبدالحسین
عنوان و پدیدآوران	: دادگری خداوند / عبدالحسین طالعی
مشخصات نشر	: قم : رادنگار، ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری	: ۹۶ ص
شابک	: 964 - 96598 - 1 - 1
یادداشت	: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
یادداشت	: کتابنامه : به صورت زیر نویس.
موضوع	: عدل الهی.
رده بندی کنگره	: BP ۲۱۹ / ۳
نشانه اثر	: ۱۸۵ ط /
رده بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۴۲
شماره کتابخانه ملی	: ۸۵-۲۱۰۷۳ م



دادگری خداوند

عبدالحسین طالعی

انتشارات رادنگار

چاپ اول: ۳۰۰۰ نسخه

پاییز ۱۳۸۵

چاپ عمران

قیمت: ۹۰۰ تومان

شابک: ۱-۱-۹۶۵۹۸-۹۶۴ ISBN

آدرس: قم / خیابان بیست متری شهید بهشتی / کوچه ۵ / پلاک ۸

تلفن: ۶۶۳۱۳۷۰ (۲۵۱) - ۰۹۱۲۳۰۶۱۵۱۱

مرکز پخش: ۲۳۴۶۴۵۴ (۰۷۱۱)

فصل اول: مقدمه

درس اول

تعریف و مفهوم عدل

موضوع عدل، در مباحث اعتقادی اسلام، از موضوعات بسیار مهم است. عدل از یک طرف به توحید و از طرفی، به معاد مربوط است؛ لذا از مباحث اساسی در مبانی اعتقادی شمرده شده است و بنا به دلائلی که خواهد آمد، مستقلاً نیز از ارکان دینی و جزئی از اصول دین و مذهب قرار گرفته است.

در این بحث، سه گونه عدل قابل طرح است که عبارت‌اند از:

۱. عدل در خلقت: براساس اعتقادات دینی ما، خداوند در جهان آفرینش هیچ‌گونه ظلمی روا نداشته است و خلقت الهی بر مبنای عدل و حکمت است؛ اما اعتراض کنندگان به عدل خداوندی، تبعیض‌ها و تفاوت‌ها را در جهان خلقت به عنوان اشکالات وارد بر عدل الهی مطرح می‌کنند. این نکته را در فصل پنجم تحت عنوان پرسش‌ها و پاسخ‌ها بررسی خواهیم کرد.

۲. عدل در احکام: عدل در احکام بدین معنی است که حدودی که شرع برای خلاف‌کاری‌های انسان‌ها، چون دزدی و قتل و ... وضع کرده، بر مبنای عدل است. طرح چنین مبحثی در این نوشته، مورد نظر ما نیست. امید است در فرصت‌های دیگری به تفصیل بیان گردد.

۳. عدل در اعمال انسان‌ها (با توجه به بحث جبر و اختیار): افعال انسان‌ها بر مبنای تفکر دینی، شامل سه پایه است: امر و نهی الهی، پاداش و کیفر خداوند، اختیار انسان‌ها.

توضیح این که، خداوند بر پایه‌ی حکمت بلند خویش در شناخت انسان و همه‌ی آفرینش، تکالیفی برعهده‌ی ما گذارده است و سعادت ما در گرو انجام آن تکالیف و امرها و نهی‌هاست. در پی این امر و نهی‌ها، خداوند به انسان‌ها وعده‌ی پاداش و جزای اخروی

داده است. مطلب مهم این است که از سویی بدون وجود اختیار در انسان‌ها، تکالیف لغو به نظر خواهد رسید و پاداش و جزا ناعادلانه خواهد بود از سوی دیگر، اگر انسان‌ها در انجام تکالیف و امر و نهی‌ها مجبور باشند و جبراً خلاف دستور خدا عمل کنند، عقوبت‌ها ظالمانه خواهد بود. تفصیل مطلب را در این باره در مباحث آتی - که مهم‌ترین هدف این نوشتار است - مطالعه خواهید کرد.

تعریف عدل و اهمیت بحث پیرامون آن

اگر به خود رجوع کنیم، می‌یابیم ظلم از قبیح‌ترین افعال است. این مطلب از جمله‌ی بدیهی‌ترین امور است و بی‌هیچ نیازی به اثبات، مورد قبول همه‌ی انسان‌ها و مذاهب و مکاتب است؛ همچنان که زشتی عِقَابِ بِلَابِیان، تکلیف ما لایُطَاق و خُلْفِ وعده نیز از امور بدیهی است. توضیح آن که، اگر کسی را، قبل از گوشزد عواقب کار، مورد مواخذه قرار دهند؛ چنین تنبیهی از نظر هر عاقلی، قبیح و ناپسند خواهد بود (عقاب بلابیان). این نیز ناپسند است که از کسی کاری خواسته شود که قدرت انجام آن را ندارد (تکلیف ملا لایطاق). همچنین اگر به ما وعده‌ی کار خیری بدهند و به وعده‌ی خود وفا نکنند، این کار نادرست تلقی می‌شود. (خُلْفِ وعده)^۱.

برهمین مبناست که وجداناً خداوند را از هر گونه ظلمی تنزیه می‌کنیم. در واقع، عدالت خداوند امری بدیهی و برخاسته از یک درک درونی است و ریشه‌اش همان وجدانی بود قبیح ظلم است. از این رو، عدل در اصطلاح آیات و روایات غالباً به معنی نفی ظلم به کار رفته است. بنابراین، اعتقاد به عدل خداوند، اعتقاد به این باور است که خداوند هرگز ظلمی به کسی روا نمی‌دارد. آیات قرآن، مسالهی عدل خداوند را پیوسته به صورت

۱. البته گاهی خداوند متعال عذاب‌هایی را وعده داده است (وعید). اما به لطف و فضل خود آن عذاب را برمی‌دارد، این گونه رفع عذاب، ناپسند نخواهد بود. یا من إذا تعد عقا. (بحارالانوار ۹۰: ۱۱۸)

تنزیهی مطرح می کند و خداوند را از ظلم به مخلوقات منزّه و مبرا می داند و دامن کبریایی حضرتش را از آلودگی به زشتی و کاستی ستم، برحذر می داند. قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱

«به تحقیق، خداوند به مردم هیچ ستم نمی کند؛ ولی مردم خود بر خویشتن ستم می کنند».

نسبت دادن ظلم و ستم به خداوند متعال - با هرگونه توجیه و تفسیری که باشد - اعتقاد به عدل را خدشه دار می سازد.

امام صادق (ع) در تعریف عدل، می فرمایند:

... وَأَمَّا الْعَدْلُ فَأَنْ لَا تَنْسِبَ إِلَى خَالِقِكَ مَا لَا مَكَعَلَيْهِ.^۲

... و اما عدل آن است که آن چه خداوند تو را برآن سرزنش می کند، به او نسبت ندهی (کارهای زشت خود را از خداوند ندانی).

در روایت دیگری از آن حضرت، در تعریف عدل آمده است:

مِنْ الْعَدْلِ أَنْ لَا تَتَّهِمَهُ.^۳

عدل آن است که خدای متعال را متهم نکنی.

همچنین امام رضا (ع) فرمودند:

مَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ وَلَا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ.^۴

کسی که خداوند را به آفریدگانش تشبیه کند او را نشناخته و آن که گناهان بندگان را به حضرت حق نسبت دهد، او را به دادگری نستوده است.

بدین ترتیب، معنی و مفهوم عدل در آیات و روایت، نفی هرگونه ظلم از خدا و عدم انتساب رفتارهای زشت و ناپسند بندگان به پروردگار متعال است.

۱. یونس (۱۰): ۴.

۲. بحارالانوار ۵: ۱۶، ح ۲۳.

۳. همان: ۵۸، ح ۱۰۶، همچنین، رک. همان: ۲۹، ح ۳۴.

۴. بحارالانوار ۵۹: ۲۹، ح ۳۴.

آری، یکی از صفات بارزی که در قرآن کریم برای خدا بیان شده، عدل است. عادل شناختن خداوند و منزله دانستن وی از ظلم، از مراتب توحید است.

قرآن، حتی اراده‌ی ظلم را در مورد خداوند رد می‌کند^۱ و نیز می‌فرماید:

خداوند به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند.^۲

همچنین در قرآن کریم، آیات زیادی در زمینه‌ی نهی از ظلم و ستم و دوری از ضالمان و عدم همکاری با ایشان، آمده است. قرآن به هلاکت اقوام بسیاری در اثر ظلم و ستم ایشان، اشاره فرموده و در موارد متعددی به ستمکاران وعید غذاب داده است. بنابراین، با این همه تأکیدی که خداوند بر عدالت و نهی از ظلم به انسان‌ها فرموده است، حتی فکر بی‌عدالتی خداوند نیز اعتقاد به توحید را خدشه‌دار می‌کند و صاحب چنین فکری در خداشناسی خویش نقص خواهد داشت.

۳. عدل در موضوع معاد نیز - که محکمه‌ی بزرگ الهی است - بسیار اهمیت دارد. اساساً یکی از مهم‌ترین بسترهای جهان آخرت و صحنه‌ی قیامت، برپایی محکمه عدل الهی است. قرآن می‌فرماید:

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا.^۳

ما ترازوهای عدالت را برای روز قیامت برپا خواهیم کرد؛ پس به هیچ کس ستمی نخواهد شد.

در آیه‌ی دیگری آمده است:

در این روز، به کسی ظلمی نخواهد شد و جز آن چه کرده‌اید، جزایی نخواهید داشت.^۴

بحث کیفرهای الهی در عالم آخرت، با توجه به ابدی و همیشگی بودن آن‌ها و در ارتباط با تکلیف انسان‌ها در عالم دنیا، از بحث‌انگیزترین مباحث عدل است. بدین جهت، موضوع

۱. «وَاللَّهُ يَرِيذُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ»: (آل عمران (۳): ۱۰۸)

۲. نساء (۴): ۴۰.

۳. انبیاء (۲۱): ۴۷.

۴. یس (۳۶): ۵۴.

عدل در شرایع و ادیان آسمانی بحثی محوری است تا آن جا که در دین ما به عنوان اصلی از اصول دین شمرده شده است. همچنین با توجه به این که برخی انسان ها (چون حاکمان ظالم، که افراد زیادی را کشته یا شکنجه کرده اند) در این دنیا کیفر متناسب نمی بینند، عدل الهی ایجاب می کند معادی باشد تا عقاب متناسب با گناه، در مورد آن ها اعمال شود.

از دیدگاهی دیگر، عدل، از یک طرف، به اختیار انسان ها مربوط می شود و از طرفی به تکلیف و امر و نهی و ثواب و عقاب الهی ارتباط می یابد. با برداشت های مختلف و متناقضی که در طول تاریخ از مساله ی اختیار شده است، گروهی به جبر گراییده اند. اینان بشر را در انجام اعمالش مجبور دانسته اند و از این رو، عدالت خداوند را مورد تشکیک قرار داده اند. به دنبال آن، امر و نهی و ثواب و عقاب که محور تمام شرایع آسمانی است، مورد سوال واقع شده است. پیرامون این موضوع در درس های آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

در پایان، یادآوری می شود؛ در قرآن و روایت و احتجاجات ائمه (ع) و تاریخچه ی سیر تفکرات اسلامی، مساله ی عدل بسیار مورد بحث و مناظره بوده و در میان تمام فرقه ها و مذاهب، پیوسته به عنوان موضوعی با اهمیت مطرح می شده است.

در قرآن آیاتی که در باره ی عدل و موضوعات مرتبط بدان آمده است، بالغ بر ۵۵ آیه و روایات و مناظراتی که در این خصوص از ائمه ی معصومین (ع) در دست است، حدود ۶۳۰ حدیث است.^۱

۱. این آمار تنها با توجه به مجلدات ۵ و ۶ بحارالانوار به دست آمده است.

بدین ترتیب، در می‌یابیم که موضوع عدل به عنوان بحثی مهم و ویژه در مباحث اعتقادی مطرح است که آگاهی از مباحث پیرامون آن، در استحکام اعتقادات و مبانی دینی نقش عمده‌ای خواهد داشت.

درس دوم

تاریخچه ی عدل

موضوع عدل خداوند به لحاظ ارتباطش با انسان و اختیار وی در انجام کارها و تکالیف و استحقاق پاداش و عقوبت اعمال، در تمام طول تاریخ به نحوی مطرح بوده است. هر گروه از انسان ها در هر زمان و با هرگونه اندیشه ای، در باره ی عدل خداوند و جبر و اختیار بشر و تکلیف و ثواب و عقاب، در سطوح خاص خود سخنانی داشته اند. در تاریخ اسلام - به دلیل این که مسلمانان در بحث و مناظره سریع رشد کردند - از همان اوایل، مباحث فوق به گونه ای مطرح بوده است؛ اما بحث های کلامی و گروه بندی ها تقریباً از اواخر قرن اول هجری به صورت مستقل آغاز شد.

موضوع جبر و اختیار که از مباحث قدیمی کلامی است، محور بحث عدل خداوندی است و با توجه به برداشت های مختلفی که نسبت به «اختیار انسان» وجود داشته، فرق و مذاهب گوناگونی پیدا شده است. قرآن کتاب تمام مسلمانان است. در این کتاب، در مباحث قضا و قدر الهی و قدرت و سیطره ی او بر کل جهان، آیاتی وجود دارد. همچنین در باره ی اختیار انسان و استقلال وی در اراده اش و مسئولیت اعمال و رفتار او، مباحثی موجود است. گروهی با تمسک یک طرفه به آیات قضا و قدر و قدرت الهی و نیز استنباط شخصی و تفسیر و توجیه سایر آیات، به سمت جبر گراییدند و مروج عقیده ی جبری گری شدند. در این طرز تفکر، سر رشته ی تمام اعمال انسان ها و از جمله افعال زشت و گناهان آنها، در دست خدا قرار می گیرد؛ یعنی این خداست که مردم را جبراً به اعمال و رفتاری وامی دارد که قدرت بر نفی آن ندارند.

گروهی دیگر با استفاده از آیات اختیار و استقلال در اراده و با توجیه آیات قضا و قدر و تفسیر به رای آیات قدرت خداوندی، فکر تفویض و اختیار مطلق انسان را در افعال اشاعه دادند. در این طرز تفکر، حاکمیت و قدرت خداوند خدشه دار می شود.

شیعه در میان این دو طرز تفکر، با توجه به حدیث ثقلین^۱ معتقد است که تمسک به قرآن بدون عترت، ناتمام است و آن دو از هم جدانشدنی‌اند. بنابراین برای فهم آیات قضا و قدر و اختیار، با مراجعه به سخنان ائمه‌ی معصومین (ع) و تفاسیر ایشان، راه سومی را برگزید که با عنوان امر بین الامرین مشخص شده است.

بنی‌امیه در تاریخ اسلام از مروجان جبری‌گری بودند^۲ و با توسل به آیاتی که ظاهراً معنی جبر از آنها استخراج می‌شود، مردم را به سرنوشتی محتوم و غیرقابل تغییر معتقد می‌ساختند. آنان بدین ترتیب، اعمال زشت خود را در ارتباط با خدا توجیه می‌کردند و بدین وسیله، حکومت غاصبانه‌ی خویش را بر مردم تحمیل و از تحرکات ضد حکومتی آنان جلوگیری می‌کردند. در تاریخ اسلام افراطی‌ترین شکل اعتقاد به جبر را اشعریان بنا نهادند.

در مقابل این طرز تفکر، اعتقاد مفوضه است که معتزله سردمدار این طرز تفکرند. پایه‌گذار مکتب اعتزال، واصل بن عطا از شاگردان حسن بصری است. وی در جریان بروز اختلافی، از درس استاد کناره گرفت و همراه تنی چند اعتزال (= گوشه‌گیری) برگزید و به همین جهت مکتب فکری او به نام معتزله معروف شد. فرقه‌ی معتزله، اواخر قرن اول هجری به وجود آمد.

قبل از پیدایش معتزله، فکر تفویض به وسیله معبد جهنی و غیلان دمشقی ترویج می‌شد. بنی‌امیه به دلایل سیاسی با این طرز تفکر به شدت مقابله می‌کردند. لذا غیلان دمشقی و شاگرد وی معبد جهنی هم کشته شدند.

پایه‌گذار مکتب اشعری که مروج جبری‌گری بود، ابوالحسن اشعری، از نوادگان ابوموسی اشعری است. وی ابتدا معتزلی مذهب بود؛ ولی بابرور اختلافاتی، از استاد خویش و از

۱. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «من دو گوهر گران‌بها و سنگین در میان شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. تا زمانی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد».

۲. از جمله شواهد این مطلب، رساله‌ی عمر بن عبدالعزیز - خلیفه اموی - در اثبات جبر است که ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیا ۵: ۳۴۶-۳۵۳ ذیل شرح حال او آورده است.

اعتقاد اعتزال روی گردان شد. وی با تدوین استدلالی عقاید اهل تسنن، مکتب اشعری را براساس جبری‌گری بنا نهاد و ترویج کرد. مکتب فکری او تاثیر زیادی بر عقاید مسلمانان به جای گذاشت. درگیری فکری معتزله و اشعریه در جهان اسلام، آن چنان بالا گرفت که پیروان هر کدام دیگری را به شدت تخطئه می‌کردند و تنها، راه خویش را برحق می‌دانستند.

با رشد دو مکتب اعتزال و اشعریه در بین مسلمانان، مکتب اهل بیت (ع) با این دو طرز تفکر به مقابله و مبارزه‌ی فکری برخاست. این مقابله به صورت مناظرات، نامه‌ها و بیانات ائمه (ع) در مجالس و محافل گوناگون صورت می‌پذیرفت. ایشان با تفسیر صحیح آیات قرآن، عنوان امرٌ بَیْنَ الامرِین را در مقابل دو طرز تفکر نادرست اشعریه و معتزله، مطرح ساختند و بدین ترتیب، فکر سومی را در برابر آن دو مکتب ارائه دادند.

فصل دوم: مکتب جبر

درس سوم

مفهوم فعل جبری

همان گونه که قبلاً اشاره شد، گروهی اعتقاد دارند که تمام اعمال و رفتارهای انسان با اراده‌ی خداوند انجام می‌شود و بشر بر راهی می‌رود که خداوند خواسته است و در حقیقت، هیچ گونه اختیار و اراده‌ای از خود ندارد.

در این اندیشه، انسان همچون یک عروسک خیمه شب بازی است که به دست غیبی خدا می‌چرخد و فعالیت می‌کند. در حقیقت، چرخاننده‌ی اصلی شخص دیگری است و این عروسک، اختیاری از خود ندارد و تمام افعال خوب و زشت او مربوط به چرخاننده‌ی او می‌شود. با این برداشت، بشر موجودی مجبور و فعل او فعلی جبری می‌شود. در نتیجه، موضوع اختیار، ظاهری و اعتباری است و در واقع، همه‌ی افعال انسان‌ها از نیک و بد، همه فعل خداوند و منسوب به او خواهد بود.

در حقیقت، این مسئله اتهای به خداوند - عز وجل - است که مسئول تمام اعمال زشت و قبیح انسان‌ها نیز خواهد شد.

مهم ترین دلایل اعتقاد جبریان

دلایل جبریان را در اعتقاد به جبری‌گری، به طور خلاصه می‌توان در دو مورد زیر عنوان کرد:

۱. اراده‌ی خداوند: از آنجا که ما انسان‌ها مخلوقات خداوندیم، تابع اراده‌ی او خواهیم بود. هر چند که در ظاهر اختیار داریم، ولی در حقیقت، اعمال ما به اراده‌ی خداوند مستند است؛ نه به اختیار ما. به عبارتی دیگر، چون هیچ چیز در جهان اتفاق نمی‌افتد، مگر آن که خدا آن را اراده کرده باشد، حتماً اعمال ما نیز با اراده‌ی

خداوند تحقق یافته است، پس در حقیقت، فعل ما را خدا - که آفریننده‌ی همه چیز است - آفریده است. بنابراین اختیار ما موضوعی صورتی و ظاهری می‌شود و در واقع ما در افعال مان مجبوریم. این بیان در ادبیات صوفیانه بسیار آمده است. از جمله، جلال‌الدین رومی در اشعارش بدین مطلب اشاره دارد:

ماه‌مه شیران ولی شیر عَلم حمله مان از باد باشد دم به دم

حمله مان از باد و ناپیداست باد جان فدای آن که ناپیداست باد

۲. علم خداوند: خداوند به تمام کارهای ما علم دارد. هر فعلی در جهان واقع می‌شود، از میدان علم خدا خارج نیست و او همه چیز را می‌داند. پس اگر عملی انجام دهیم، خداوند آن را می‌دانسته است و لذا نمی‌توانیم آن کار را انجام ندهیم؛ زیرا در این صورت، علم خدا خلاف واقع می‌شود، بنابراین ما در کارهای مان مجبوریم و از خود اراده و اختیاری نداریم! شعر منسوب به خیام نیز مفهوم فوق را می‌رساند:

می خوردن من حق ز ازل می‌دانست گر می‌نخورم، علم خدا جهل بود

در درس‌های بعد به پاسخ این مطالب می‌پردازیم.

درس چهارم

پاسخ به مکتب جبر - ۱

۱. قضاوت عقل سلیم: هر انسانی که از اندیشه‌ی سالم و وجدان پاک برخوردار باشد، بدون توجه به اعتقادات یا رنگ‌پذیری فکری، خویشتن را در مقابل اعمال و رفتارهایی که انجام می‌دهد، مسئول می‌داند. اگر در اثر تلاش و کوشش، به امتیازاتی دست یافت، خود را نسبت بدان صاحب حق می‌داند و برعکس، اگر در اثر کاری زشت یا ظلم و ستمی بر دیگری، حقی را پایمال کرد، وجداناً خویش را مسئول می‌بیند. از این‌رو، گاهی - در صورتی که در محکمه‌ای عادلانه به محاکمه کشیده شود - به اعمال ناشایست خویش اعتراف و خود را در مقابل مجازات تسلیم می‌کند. تمام محکمه‌ها و دستگاه‌های قضایی‌ای که انسان‌ها جهت تعدیل و تصحیح رفتارهای مردم به وجود آورده‌اند، براساس همین طرز تفکر است که آدمی، خویشتن را مسئول اعمال خویش می‌داند. در غیر این صورت، اگر اعمال ما به صورت جبری انجام می‌شد و کسی در انجام عملی واقعاً اختیار نداشت، انسان‌ها نمی‌بایست به پذیرش محاکم قضایی تن می‌دادند و جا داشت که عقلای عالم، پیوسته در مخالفت با مجازات مجرمان و تنبیه متجاوزان به حقوق دیگران، سخن برانند و آن را عملی خلاف حق بدانند.

۲. بطلان شرایع و ادیان: در صورتی که اعتقاد جبریون را در مورد افعال انسان‌ها بپذیریم، اساس تمام ادیان الهی متزلزل می‌شود؛ زیرا محور تمام شرایع آسمانی امر و نهی و ثواب و عقاب اخروی است. اگر رفتار انسان براساس جبر استوار باشد و هیچ‌گونه اراده و اختیاری از خود در انجام اعمال نداشته باشد، واداشتن وی به انجام اعمال صالح و بازداشتنش از رفتارهای ناپسند، کاری لغو و بیهوده و زاید است. با فرض آن که بشر بر اساس جبر و طبق اراده‌ی دیگری کار انجام می‌دهد، هیچ احتیاجی به امر و نهی ندارد و به طریق اولی، هیچ‌گونه احتیاجی به ادیان و شرایع نخواهد بود.

همچنین و عیدهای دوزخ و جهنم در مقابل رفتارهای ناپسند و گناهان، موضوعی غیرعادلانه و ستمگرانه خواهد بود؛ زیرا به اعتقاد آنان، رفتارهای انسان از خداوند سرچشمه می‌گیرد و انسان در انجام آنها اراده‌ای ندارد. پس چگونه در مقابل عمل زشتی که به تصور باطل آنان عاملش خداوند است، فرد عقوبت می‌شود؟ این کار مصداق این شعر است:

گنه کرد در بلخ آهنگری به شُستَر زدند گردن مسگری!

در حقیقت، با اعتقاد به جبر - العیاذ بالله! - گنهکار اصلی، خداوند است؛ در حالی که انسان عقوبت می‌شود. آری، با این طرز تفکر، در مقابل تمام ظلم‌ها و جنایات انسان‌های تاریخ، خداوند به شدت متهم می‌شود تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَٰلِكَ عُلُوًّا کَبِيرًا!

۳. برداشتی نادرست: این که جبریون می‌گویند: «هیچ فعلی در جهان انجام نمی‌شود، مگر این که خداوند آن را اراده کرده باشد» حرف صحیحی است؛ ولی نتیجه‌ای که از آن می‌گیرند باطل و نادرست است. آنها در حقیقت مصداق سخن حضرت امیرالمومنین (ع) هستند، سخنی که در پاسخ شعار خوارج فرمودند:

کَلِمَةً حَقًّا يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ

این سخن حقی است؛ ولی باطل از آن می‌خواهند.

اینان با تکیه بر آن مطلب صحیح، عقیده‌ی جبری خویش را نتیجه‌گیری می‌کنند. این در حقیقت مغلطه و خلط مبحث است. ما قبول داریم که هر کاری در جهان انجام می‌پذیرد، خارج از اراده و تقدیر خداوند متعال نیست، اما باید توجه داشت که معنی این اراده چیست؟

امام صادق (ع) در بیان این که اراده‌ی تشریعی خداوند متعال در مورد افعال اختیاری انسان چیست، می‌فرمایند:

اراده و مشیت الهی در طاعات، همان امر به آنها و رضایت حق از آنها و کمک به انجام آنهاست. اراده و مشیت خداوند در گناهان نیز، همان نهی حضرت او از آنها و خشم بر آنها و کمک نکردن و گذاشتن انسان در انجام آنهاست.^۱ از همین بیان امام (ع) برمی آید که برگرداندن معنای اراده ی خداوند متعال به جبر در افعال انسان، ناشی از پیروی شیطان است. پس این امر نباید موجب شود که ما به افراط رو آوریم و از آن طرف به سمت جبری گری کشش پیدا کنیم، بلکه با یافتن راهی که نه افراط است و نه تفریط، به امر بین الامرین معتقد می شویم. باور درست این است که منشاء هر قدرت و اراده ای در جهان که موجب انجام فعلی می شود، خداست و اعطای قدرت و نیروی کار از خداوند است و کسی مستقل از حق، قادر به هیچ عملی نخواهد بود؛ ولی خود انسان است که با اختیار خود، از این قدرت خدادادی در جهت خیر یا شر استفاده می کند.

همچنان که بدن انسان وقتی قادر به حرکت است که روح داشته باشد، عمل آدمی هم وقتی تحقق می یابد که خداوند، جهت انجام آن عمل به وی قدرت و اراده داده باشد. لذا ما هیچ گاه در انجام اعمالمان از خداوند بی نیاز نیستیم و او ما را در افعالمان به خود وانگذاشته و اختیار مطلق نداده است؛ اما این مسئله هرگز به معنی جبر در انجام فعل نیست. با ذکر مثال زیر می توان قدری به تشریح موضوع پرداخت.

فرض کنید معلمی سرکلاس درس، پاره ای از اختیارات خود را به دانش آموزی بدهد و او را به عنوان نماینده اش، به اداره ی کلاس بگمارد و خود پیوسته ناظر اعمال او باشد. آنگاه دانش آموز یاد شده از اختیارات خود سوءاستفاده کند و با دست زدن به اعمال خلاف

۱ . بحار الانوار ۵: ۱۵-۱۲، ح ۱۸. عن یزید بن عمیر بن معاویه الشامی، قال: دخلت علی علی بن موسی الرضا (ع) بمرور فقلت له: یا بن رسول الله، روی لنا عن الصادق، جعفر بن محمد (ع) انه قال: لا جبر و لا تفویض، بل امر بین امرین؛ فما معناه؟ فقال: من زعم أن الله يفعل أفعالنا ثم یعذبنا علیها، فقد قال بالجبر، و من زعم أن الله - عز و جل - فوض أمر الخلق و الرزق إلى حجه (ع) فقد قال بالتفویض؛ فالقاتل بالجبر کافر و القاتل بالتفویض مشرک. فقلت له: یا بن رسول الله، فما امر بین امرین؟ فقال: وجود السبیل إلى إتيان ما أمروا و ترک ما نهوا عنه، فقلت له: هل لله - عز و جل - مشیة و إرادة فی ذلک؟ فقال: أما الطاعات، فإرادة الله و مشیته فیها، الامر بها و الرضا لها و المعاونة علیها و السخط لها و الخذلان علیها. فقلت: فله - عز و جل - فیها القضاء؟ قال: نعم، ما من فعل یفعله العباد، من خیر و شر، إلا و لله قضاء. فقلت: ما معنی هذا القضاء؟ قال: الحكم علیهم بما یتحقونہ علی أفعالهم من الثواب و العقاب فی الدنيا و الآخرة.

خواست و توصیه‌ی معلم، به دانش‌آموزان ستم کند. بدیهی است که آن دانش‌آموز، قدرت و اختیارات خود را از شخص معلم کسب کرده است و از حمایت معلم بی‌نیاز نیست؛ ولی انجام اعمال ناشایست او به سبب سوءاستفاده از حدود اختیارات خویش است. آیا در این جا می‌توان ادعا کرد که معلم - که بر اعمال نماینده ناظر است - در مقابل اعمال او به سرعت عکس‌العمل نشان ندهد و تا مدتی به او مهلت دهد تا او را بیازماید، نمی‌توان گفت که با مهلت دادنش، او را به آن اعمال ناپسند وادار کرده است؛ زیرا با این که معلم قدرت جلوگیری از اعمال وی را دارد، او کاملاً با اختیار خود دست به رفتارهای ناپسند زده است.^۱

خداوند - عز و جل - قدرت دارد که از انجام اعمال بد انسان‌ها جلوگیری کند (مثلاً دست دزد را قبل از دزدی از کار بیندازد و بدین‌گونه از ارتکاب اعمال خلاف رضای خود پیش‌گیری کند)، ولی با بازگذاشتن دست انسان‌ها، در حقیقت اینان را در انجام اعمال خویش مختار می‌دارد. آن‌چنان که در آیات و روایات آمده است، اختیار انسان‌ها جهت آزمایش افراد و مشخص شدن نیکوکار از بدکار است و این نکته، رمز آزاد گذاشتن انسان عاقل مختار را در انجام اعمال نیک یا بد مشخص می‌سازد.

خلاصه این که در حوزه‌ی اعمال اختیاری، مشیت و خواست خداوند متعال بر این است که انسان با آزادی و اختیار خود، کار انجام دهد؛ حتی اگر آن کار مورد نهی تشریعی خداوند متعال قرار گرفته باشد. به عبارت دیگر، همه جا مشیت و اراده‌ی خداوند کریم به معنای رضایت او بر انجام فعل نیست. توجه به بیان زیبای امام صادق (ع) در این باب روشنگر بسیاری از مسائل خواهد بود. آن حضرت در این مورد می‌فرماید:

شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ يُحِبَّ وَ لَمْ يَرْضَ، شَاءَ أَنْ لَا يَكُونَ شَيْءٌ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ أَرَادَ مِثْلَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ: ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ؛ وَ لَمْ يَرْضَ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ.^۲

۱. در تبیین مسئله‌ی امر بین الامرین، در درس‌های آینده توضیح بیشتری خواهد آمد.

۲. توحید صدوق: ۳۳۹، ح ۹.

خداوند، مشیت و اراده کرد، ولی دوست نمی‌دارد و خشنود نیست. او مشیت کرده که هیچ چیزی واقع نشود مگر به عملش و مثل همین را هم اراده کرده است. ولی دوست ندارد که به او «یکی از سه نفر» (قول مسیحیان در باره ی خدا) گفته شود و کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد در عین حال، عده‌ای کفر می‌ورزند و خداوند متعال به مشیت و اراده‌ی خود، دست آنها را باز گذاشته است تا باب امتحان باز بماند.

۴. علم خدا منشاء فعل ما نیست: جبرگرایان می‌گویند: چون خدا می‌داند که ما چه می‌کنیم، علم خداوند بر فعل ما، حاکی از جبری بودن فعل ماست؛ زیرا ما نمی‌توانیم برخلاف علم خداوند عمل کنیم.

در پاسخ می‌گوییم:

الف) فرد جبری از کجا می‌داند که علم خدا چیست؟ علم خداوند به می‌خوردن اوست یا می‌نخوردن؟ به عبارت دیگر، ما بعد از انجام فعل، به علم خداوند پی می‌بریم نه قبل از آن! در نتیجه، چنین علمی تاثیر در عمل ما نخواهد داشت.

ب) خداوند متعال نسبت به اعمال و افعال انسان‌ها جاهل نیست؛ ولی علم او سبب و علت انجام فعل بندگان نخواهد شد. او به حکمت خویش گاهی پیامبران و اولیای خود را نیز از افعال و رفتار بندگان، آگاه و عالم می‌سازد. بدیهی است که آن علم نیز علت فعل انسان‌ها نخواهد گردید. آیا اگر شخصی با ریاضت‌های مخصوصی، به حق یا باطل، به صورت اکتسابی به علمی دست یابد که بتواند کار فردی را قبل از انجام آن پیش‌گویی کند، علم شخص پیشگو، سبب انجام فعل آن فرد خواهد شد؟ اگر آموزگاری در نخستین روزهای سال تحصیلی، با شناخت دقیق از دانش‌آموزان، بتواند آینده‌ی تحصیلی دانش‌آموزی را پیش‌بینی کند، آن شناخت، دلیل نفی اختیار از آن دانش‌آموز می‌شود؟

به همین ترتیب، پیامبری که با علم غیبی از فعل شخصی در آینده خبر می‌دهد، علم او، علت و سبب انجام فعل آن کس نخواهد بود. به طریق اولی، علم خداوند از افعال بندگان و

مخلوقات، هیچ‌گاه علت انجام افعال آنان نخواهد شد و صرف علم داشتن به انجام یا عدم انجام فعلی توسط فردی در آینده، عامل و سبب برای فعل او نیست.

دانشمند بزرگ شیعی، مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی، در پاسخ به «می خوردن من حق ز ازل می دانست/ گر می نخورم علم خدا جهل بود» می‌فرماید:

آن کس که گنه به نزد او سهل بود این نکته یقین بداند ار اهل بود

علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود

ج) دانستن یک امر و انجام دادن آن، دو مقوله‌ی کاملاً مستقل از یکدیگر است. توضیح آن که، ما به غذا خوردن خود در ساعتی معین، علم و آگاهی داریم؛ چه قبل از انجام فعل و چه بعد از آن؛ اما این علم و آگاهی، هیچ‌گونه اجبار و الزامی در انجام آن فعل برای ما ایجاد نمی‌کند. معمولاً ما علم قبل از انجام فعل را، به اشتباه، عامل انجام آن فعل به حساب می‌آوریم؛ در حالی که برای علم بعد از انجام فعل هیچ نقشی قائل نیستیم؛ یعنی اگر پس از این که فعلی را انجام دادیم، کسی از آن اطلاع پیدا کند، ما هرگز نمی‌گوییم این علم بعدی او، مسبب و عامل فعل ما بوده است.

بنابراین با دقت نظر معلوم می‌شود که اشکال در علم و آگاهی به انجام فعل نیست، بلکه در قبل بودن آن است و گرنه در علم بعدی هیچ اشکالی به نظر نمی‌رسد.

اکنون می‌گوییم: علم خداوند متعال از سنخ علم ما نیست که زمان بر آن تاثیر داشته باشد و به قبل و بعد زمانی محدود باشد. لذا اگر کسی علم الهی را - که بر فعل ما مقدم است - دلیل بر جبری بودن فعل ما بداند، مرتکب دو خطای بزرگ عقلی شده است:

۱- علم را علت الزام آور انجام دادن فعل دانسته است.

۲- علم الهی را از سنخ علم محدود خود انگاشته است.

چنان که دانستیم، این مفروضات هر دو به حکم عقل باطل است.

پاسخ به مکتب جبر - ۲

با وجود این که جبریون، گاه با استناد به آیاتی از قرآن، عقیده ی باطل خویش را تبلیغ می کنند؛ باید گفت که در آیات قرآن و روایات معصومین (ع) اشارات قابل تاملی در رد عقیده ی جبری گری وجود دارد که به پاره ای از آنها اشاره می شود:

الف: قرآن

در قرآن کریم، حدود ۳۰۰ آیه وجود دارد که اعمال انسان ها را به ایشان منتسب کرده و خودشان را مسئول رفتار و کردار خویش دانسته است. همچنین حدود ۸۰ آیه، گناهان بندگان را حاصل اعمال سوء خود آنها برشمرد و در جاهایی با تعبیر «ظلم به نفس» از آن یاد کرده و ظلم را از ساحت قدس خداوندی، نفی فرموده است که در بحث های قبل بدان ها اشاراتی داشتیم.

اکنون به تعدادی از این آیات اشاره می کنیم:

۱. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^۱

محققاً ما او را به راه (راست) راهنمایی کردیم؛ اگر خواهد سپاس گزار باشد یا ناسپاس.

۲. وَ قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ^۲

بگو: حق و راستی از سوی خداوندگار شماست؛ پس هر که خواهد، ایمان آورد و هر که خواهد، کافر شود.

۳. وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ^۳

۱. انسان (۷۶): ۴.

۲. کهف (۱۸): ۲۹.

۳. فصلت (۴۱): ۱۵.

ما قوم ثمود را هدایت کردیم، اما ایشان کوری (چشم بر هم نهادن و کج روی) را بر راه یابی [و هدایت] ترجیح دادند [و برگزیدند].

۴. وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا^۱
و خداوند به ایشان ستم روا نداشت؛ ایشان خود به خویشتن ستم کردند. این بود که نتیجه ی بد اعمال ایشان به آنها رسید.

۵. كُلُّ امْرِءٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ^۲

هر کس در گرو آن چه انجام داده است، می باشد.
آیات فوق و آیات بسیار دیگر، بدین نکته که آدمی خود مسئول اعمال خویشتن است اشاره دارند.^۳ رفتارهای ناپسند و کج روی ها نیز نتیجه ای جز ضلالت و گمراهی و سقوط نخواهد داشت که همه، حاصل سوء رفتار فرد است.

ب: روایات

در احادیث و روایات و مناظرات معصومین (ع) سخنان و مناظرات بسیاری در رد عقاید جبری گری وجود دارد که در اینجا به چند مورد از آنها اشاره می کنیم:

۱. پیامبر اکرم (ص) می فرمایند:

جبریون بر زبان هفتاد پیامبر لعنت شده اند؛ آن ها می پندارند خداوند مردم را در انجام معاصی و گناهان مجبور داشته است و سپس به سبب آنها عذابشان می کند.

۲. امام صادق (ع) می فرمایند:

کسی که گمان کند خداوند مردم را به انجام گناهان وادار ساخته است، بر خدا ظلم روا داشته است... عقیده ی صحیح این است که حق - تعالی - مردم را در حد توانشان فرمان

۱. نحل (۱۶): ۳۳-۳۴

۲. طور (۵۲): ۲۱.

۳. در این زمینه آیات بسیار دیگری نیز وجود دارد. ضروری است عزیزان با مراجعه به قرآن مجید آنها را نیز مورد مطالعه قرار دهند.

داده و فوق طاقتشان تکلیف نکرده است. پس هر گاه کسی کار نیکی انجام دهد، خدا را سپاس گوید و هر گاه مرتکب سیئه‌ای شد، استغفار کند. چنین فردی مسلمان به رشد رسیده است.^۱

۳. روزی ابوحنیفه از حضرت موسی بن جعفر (ع) پرسید: معصیت و گناه از کیست؟

امام (ع) فرمودند:

از سه حالت خارج نیست:

- یا این که خدای - عز و جل - مسئول گناه بنده باشد (که این چنین نیست)؛ در این صورت، شایسته نیست که خداوند بنده‌اش را به جهت کاری که نکرده است و به او مربوط نیست، عذاب کند.
- یا این که خدا و بنده مشترکاً مسئول گناه باشند (و این نیز صحیح نیست)؛ پس شایسته نیست که شریک قوی به شریک ضعیف ظلم کند (به سبب گناه مشترک، بنده را کیفر دهد).
- یا این که بنده مسئول گناه خویش باشد (که حق همین است). پس اگر خداوند او را عقوبت کند، به جهت گناهش بوده است و اگر او را ببخشاید، به سبب فضل و کرمش از او گذشت کرده است.^۲

۴. شخصی از امام رضا (ع) پرسید: آیا خداوند بندگان را بر معاصی مجبور می‌کند؟ آن حضرت فرمودند:

خیر؛ خداوند مردم را مخیر می‌دارد و زمانی که گناهی مرتکب شوند، بدیشان مهلت می‌دهد تا توبه کنند.

آن شخص پرسید: آیا خدا بندگان را به چیزی که طاقت ندارند، تکلیف می‌کند؟ فرمودند: چگونه خداوند چنین کند؟ در حالی که خود می‌فرماید:

۱. بحارالانوار ۵: ۹، ح ۱۴.

۲. همان: ۴، ح ۲.

وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْمَعْبِيدِ^۱

و پروردگار تو نسبت به بندگان ستمگر نیست.

فصل سوم: مکتب تفویض

درس ششم:

مفهوم تفویض و دلیل های آن

اولین کسی که از اعتقاد تفویضی سخت گفت، معبد جهنی بود و سپس غیلان دمشقی این عقیده را از او گرفت. مهم ترین سندی که در باره ی عقاید این گروه در دست است، نامه ی غیلان دمشقی به عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی است^۱. بعدها، فردی به نام واصل بن عطا، مکتب اعتزال را پایه گذاری کرد و مروج این عقیده شد.

تفویض در لغت به معنای واگذار کردن و تسلیم امری به دیگری و حاکم کردن او در آن امر است^۲، اما در اصطلاح به معنای مختلفی به کار می رود که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱. یکی از معانی تفویض، تفویض تکوینی افعال از سوی خداوند متعال به انسان هاست. گروندگان به این نوع تفویض، معتقدند که خداوند انسان را آفریده و او را کاملاً آزاد و رها قرار داده است و خود هیچ کاری به کار او ندارد. در حقیقت، خداوند پس از آفرینش انسان ها، حاکمیتی بر آنها ندارد و سلطه ای برای خود نگذاشته است. شاید افراط جبریون در نسبت دادن اعمال انسان ها به خداوند، باعث شده باشد که گروهی جهت خروج از بن بست جبر، راه تفریط را برگزینند و عقیده ای تفویض را مطرح سازند. اینان در حقیقت برای این که کارهای قبیح و ظالمانه به خداوند نسبت داده نشود، از آن طرف بام سقوط کردند و حاکمیت و سلطنت خداوند را خدشه دار نمودند، زیرا بشر را کاملاً واگذار شده پنداشتند و اراده ی الهی را در تغییر و پیشگیری اعمال انسان بی اثر دانستند.

۱. تاریخ المذاهب الاسلامیه: ۱۰۷.

۲. معجم مقایس اللغة ۴: ۴۶۰.

با این طرز تفکر، مَفْوضَه با تکیه بر قدرت و اراده‌ی انسان، هیچ‌گونه شانی برای قضا و قدر و اذن الاهی در افعال اختیاری انسان قائل نشدند. اینان در حقیقت مشابهتی با عقاید باطل زردشتی‌ها در عقیده به ثنویت پیدا کردند که در این باور، اهورامزدا به عنوان منشاء نور یا خدای نیکی‌ها و اهریمن به عنوان منشاء ظلمت و پلیدی‌ها مطرح می‌شود و اهریمن در تمامی افعال خویش تحت حاکمیت اهورامزدا نیست و اهورامزدا بر او هیچ گونه تسلطی ندارد.

۲. دسته‌ی دیگر از مَفْوضَه کسانی‌اند که به تفویض تشریعی خدا به انسان‌ها معتقدند، به این معنی که خداوند متعال، بندگان را در تکالیف و اعمالی که باید انجام دهند یا ترک کنند، به خودشان واگذار کرده و تکلیف را از آنها برداشته است.

به عبارت دیگر، هیچ دین و شریعت و قانونی برای آنها نفرستاده و هیچ نهی و امری به آنان نفرموده است. در این تعریف، عده‌ای تکلیف را به طور مطلق نفی می‌کنند، یعنی معتقدند که همه افعال، مباحث است و انسان مجاز است هر کار بخواهد انجام دهد (اباحی گری).

در قبل از اسلام، مَزَدکیان براین اعتقاد بودند و پس از اسلام نیز - چنان که گفته شده است - فرقه‌ی خرم‌دنیان، این عقیده را داشتند. گروهی دیگر از همین دسته‌ی دوم، کسانی‌اند که معتقدند انسان‌ها تکالیفی دارند، ولی تعیین آن تکالیف بر عهده‌ی خودشان است و نیازی به شرایع و احکام دینی ندارند، براساس همین باور، این گروه منکر نبوت است. این عقیده، در جهان اسلام از محمدبن زکریای رازی نقل شده است.

باید یادآوری شود که به جز دو مورد فوق، گروه‌های دیگری نیز در زمره‌ی معتقدان به تفویض، مطرح‌اند؛ از جمله غلاة که معتقد به الوهیت برخی از حجج الاهی‌اند و به عنوان مثال می‌گویند: خدای متعال کار آفرینش و روزی‌رسانی مردمان را به اینان سپرده است؛ به نحوی که خود هیچ‌گونه دخالتی در این امور ندارند و قدرت آنها مستقل از قدرت

خداست. بدین ترتیب، به راه غلو کشیده شدند و خدا را از سلطنت ساقط دانستند و عظمت او را کوچک ساختند.

پاسخ به این بحث را - ان شاء الله - در درس های آینده خواهیم دید.

درس هفتم:

نقد مکتب تفویض - ۱

خواندیم که معمولاً تفویض به دو معنی مطرح می‌شود:

۱. خدای متعال، ما را آفریده است و به شئون ما هیچ تسلطی ندارد؛ یعنی ما از سلطه‌ی خداوند خارج شده‌ایم.

۲. آفریدگار یکتا، ما را آفریده و به حال خودمان وا گذاشته است و هیچ دین و شریعت و قانونی برای ما نفرستاده و هیچ نهی و امری به ما نکرده است.

در پاسخ برداشت اول می‌گوییم: عقلاً قابل پذیرش نیست که مخلوق را - که ذاتاً و به دلیل مخلوق بودنش، غیر مستقل است - از خالقش مستقل بدانیم. این مطلب، جمع دو امر متناقض است. به عبارت دیگر، نمی‌توان تصور کرد که خداوند متعال، نتواند در قدرتی که به بندگانش اعطاء فرموده است، دخالت کند و اسبابی فراهم آورد که مانع انجام رای و نظر آنها شود. این، دلیل عجز خداوند در برابر افعال بندگان خواهد بود و عجز، نشانه‌ی نقص است که از ساخت خدای - عز و جل - به دور است. از طرف دیگر، برای مخلوق هم غیر ممکن است که بتواند لحظه‌ای مستقل از خالق خود ادامه‌ی وجود دهد. به عبارت دیگر، فرض قدرت مستقل تفویض شده به مخلوق، فرضی محال است.

در اینجا جهت نزدیک شدن مطلب به ذهن، می‌توانیم استانداردی را مثال بزنیم که به عنوان نماینده‌ی حکومت به استانی اعزام می‌شود. وی در حوزه‌ی اختیاراتی که بدو داده شده، آزاد و مختار است؛ اما تمام برنامه‌هایش، براساس آیین‌نامه‌ای، از طرف حکومت به او ابلاغ شده است و امر و نهی‌های لازم را در حوزه‌ی فعالیتش فهمیده است. از طرفی بازرسان از نحوه‌ی عملکرد استاندار مرتباً گزارش می‌دهند و حکومت لحظه‌ای از حال وی غفلت ندارد.

استاندار می‌تواند با اختیار خود، براساس اوامر و نواهی ابلاغ شده، به فردی فعال و قوی تبدیل شود و هر روز موجبات پیشرفت خویش را فراهم کند؛ همچنین می‌تواند با غفلت از دستورها و آیین‌نامه‌ها، با اختیار خود مرتکب اعمال خلاف دستورات شود.

در این حال، شخص حاکم (رئیس دولت یا وزیر کشور) که گزارش کاملی از کار وی دارد، هر لحظه قدرت عزل او را دارد. همچنین می‌تواند قدرت او را محدود سازد و یا او را از جهاتی تحت فشار قرار دهد تا نتواند هر کار خلاف دستور را انجام دهد.

البته ممکن است به مصالحی، مدتی به او مهلت دهد تا او را آزمایش کند و نیز راه برگشت و اصلاح مجدد را برای او بازگذارد. این مهلت، هرگز دلیل عجز حاکم و به معنی اختیار و آزادی مطلق شخص استاندارد نیست. او نمی‌تواند ادعا کند که من در کارهایم کاملاً آزاد و رهايم، زیرا:

۱. قدرتی برتر از قدرت استاندارد وجود دارد که هر لحظه می‌تواند وی را از مسند قدرت عزل کند.

۲. وجود آیین‌نامه و دستورالعمل‌های خاص، گواه آن است که وی، آزادی و اختیار مطلق و بدون قید و شرط نداشته است.

بدین ترتیب می‌گوییم: استاندار در کارهایش مجبور نیست و آزادی و اختیار دارد؛ ولی آزادی او بی‌قید و شرط نیست و قدرت مطلق به او تفویض نشده است. چنان نیست که هر کاری را مطابق سلیقه و رای خود (بدون رعایت چهارچوب آیین‌نامه و حدود اختیارات) بتواند انجام دهد. او پیوسته با قدرتی برتر مواجه است که می‌تواند در تمام کارها و تصمیم‌گیری‌هایش دخالت کند و در برنامه‌ها و تصمیماتش تغییراتی بدهد.

با این بیان، عدم تفویض بدین معنی است که خداوند هیچ‌گاه بندگان را به حال خود وانگذاشته است و اصولاً چنین فرضی از نظر عقل، ممتنع و محال است.

نگاهی به معنای دوم تفویض:

براساس آیات و روایات و تشریع شرایع، می بینیم که حکمت الاهی بر آن تعلق گرفته است که انسان را در مورد اعمالش بدون برنامه نگذارد و با امرها و نهی‌ها، راه سعادت و شقاوت را بدو نشان دهد. در این زمینه، در درس بعد مطالب بیشتری خواهیم خواند.

خلاصه آن که خداوند متعال، از سویی با مشخص کردن وظایف مردم، حدود اختیاراتشان را معین فرموده است و از سوی دیگر، اختیار و قدرتی را به بندگان عطا فرموده است که

مطلق نیست؛ بلکه خود، قدرتی است برتر از همه قدرت‌ها و مسلط بر همه قدرتمندان برای حسن ختام این درس، به بیان شیوای امام امیرالمومنین (ع) در دعای شریف کمیل، خطاب به خداوند متعال عرضه می‌داریم:

اَللّٰهُمَّ عَظُمَ سُلْطَانُكَ وَ عَلَا مَكَانُكَ وَ خَفِيَ مَكْرُكَ وَ ظَهَرَ اَمْرُكَ وَ غَلَبَ قَهْرُكَ وَ جَرَتْ قُدْرَتُكَ وَ لَا يُمَكِّنُ الْفَرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ.

نقد مکتب تفویض - ۲

اساساً اعتقاد به قضا و قدر، اصلی قرآنی است و هرگز نمی‌شود مسلمانی به قرآن و سنت معتقد باشد و از پذیرفتن این باور اصیل اسلامی سرباززند. بنابراین روایات و روایات، اجزای عالم - اعم از صفات و خصوصیات انسانی، اجل و مرگ و اتفاقاتی که برای فرد روی می‌دهد - تماماً به تقدیر الهی است. در قرآن کریم می‌خوانیم:

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ.^۱

ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم.

امام صادق (ع) کسانی را که می‌پندارند کار به آنها تفویض شده است، کافر دانسته و چنین عقیده‌ای را موجب سبک شمردن حکومت الهی دانسته‌اند.^۲

همچنین امام باقر (ع) خطاب به حسن بصری فرموده‌اند:

إِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ بِالتَّفْوِیْضِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُفَوِّضِ الْأَمْرَ إِلَى خَلْقِهِ وَ هُنَا مِنْهُ وَ ضَعْفًا^۳

مبادا به تفویض باور داشته باشی! به درستی که خدای - عزوجل - کارها را از سر سستی و ضعف، به خلقش واگذار نکرده است.

خود ما نیز در زندگی روزمره، مکرراً دیده‌ایم که گاهی اراده و تصمیم قاطع انجام کاری داریم؛ ولی خواسته‌ی ما عملی نمی‌شود. این نشان از قدرت و اراده برتر خداوند و تاثیر آن بر اراده‌ی ما دارد. حضرت امیرالمومنین (ع) در همین زمینه می‌فرمایند:

عَرَفْتُ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ.^۴

۱. قمر (۵۴): ۵۰.

۲. رک. بحارالانوار ۵: ۹-۱۰، ح ۱۴.

۳. بحارالانوار ۵: ۱۷، ح ۲۶.

۴. همان: ۱۹۷، ح ۱۰.

خداوند - که پاک و منزّه است - را از طریق به هم خوردن تصمیم‌ها و گشوده شدن گره‌ها شناخته‌ام.^۱

ب) معنای دیگری که معتقدان به تفویض اراده می‌کنند، این است که خداوند متعال ما را در امر دین و عمل به دستورات آن، به خودمان واگذاشته است و کاری به کار ما ندارد؛ غافل از این که این مسئله با تمامی دستورات شرعی و دینی و اساس ارسال رسولان و شرایع منافات دارد. اگر آن گونه باشد که مفوضه تصور کرده‌اند، تمامی دستورات دینی، لغو و باطل خواهد بود و چنین کاری از خداوند حکیم، قبیح است. به آیات و روایات بسیاری در نفی این عقیده می‌توان اشاره کرد؛ از جمله:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۲

وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَاهُ لَكُمْ.^۳

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...^۴

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا.^۵

این آیات و آیات بسیار دیگری، به وضوح نشانگر یله نبودن انسان‌ها در امر دین است. همچنین روایاتی نظیر روایت امام هادی (ع) در باب جبر و تفویض، به خوبی و به صراحت نشان می‌دهد که کار به ما واگذار نشده است و همه‌ی انسان‌ها در امور خود باید تابع دستورات الهی باشند. بخشی از آن روایت شریف نقل می‌شود:

... فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ - تعالى - فَوَّضَ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ إِلَىٰ عِبَادِهِ، فَقَدْ أَثْبَتَ عَلَيْهِ الْعَجْزَ وَ أَوْجَبَ عَلَيْهِ قَبُولَ كُلِّ مَا عَمِلُوا مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ أَبْطَلَ أَمْرَ اللَّهِ وَ نَهْيَهُ وَ وَعْدَهُ وَ وَعِيدَهُ

...^۱

۱. منظور برنامه‌ها و تدابیر آدمی در زندگی است.

۲. ذاریات (۵۱): ۵۶.

۳. زمر (۳۹): ۷.

۴. نساء (۴): ۵۹؛ مائده (۵): ۹۲؛ نور (۲۴): ۵۴؛ محمد (ص): (۴۷): ۳۳؛ تغابن (۶۴): ۱۲ و موارد مشابه دیگر

۵. احزاب (۳۳): ۳۶.

پس هر کس گمان کند که خداوند متعال امر و نهیش را به بندگانش واگذار کرده است، به درستی که ناتوانی او را ثابت کرده و پذیرش و تمام اعمال مردم را، از خیر و شر، بر او واجب دانسته و امر و نهی و وعده و عید الهی را باطل شمرده است...

(ج) آخرین نکته ای که باید در باب تفویض بیان کرد، این است که همان گونه که در درس ششم بیان شد، بعضی از صاحبان تفکر تفویض و از جمله بعضی از آن ها در لباس شیعیان - که غلاة (=غالیان) نامیده می شوند - به تفویض امر خلق و رزق مردم به امامان (ع) معتقد بودند و حضرات ائمه را در کنار خدا قرار می داده اند. در پاسخ به این گروه، ضمن تاکید بر ممتنع بودن تفویض در همه ی زمینه ها و مغایر بودن آن با مخلوقیت ائمه (ع) و خالقیت خداوند متعال، به روایتی از امام عصر (ع) اشاره می کنیم که می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَّمَ الْأَرْزَاقَ ... وَ أَمَّا الْأُئِمَّةُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ - تَعَالَى - فَيَخْلُقُ وَ يَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيَّاجَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَ أَعْظَاماً لِحَقِّهِمْ.^۲

به درستی که خدای متعال هموست که اجسام را آفرید و روزی ها را تقسیم کرد... امامان تنها از خداوند متعال درخواست می کنند تا خلق کند و از او می خواهند تا روزی دهد، خداوند نیز این خواست را جهت اجابت درخواست ایشان و بزرگداشت حق آنها، اجرا می کند.

۱. بحارالانوار ۵: ۷۴-۷۳. مراجعه به تمامی نامه امام هادی (ع) به اهل اهواز که در موضوع جبر و تفویض می باشد، توصیه می شود.

۲. احتجاج ۲: ۴۷۱.

درس نهم:

مفهوم امر بین الامرین

در مباحث پیشین، طرز تفکر جبری و تفویضی مورد نقد و بررسی قرار گرفت. جبرگرایی، اراده و اختیار انسان را زیر سوال می‌برد و او را در این جهان، مقهور و مجبور معرفی می‌کند، همچون یک عروسک خیمه‌شب‌بازی که هر چند دستش را تکان می‌دهد، راه می‌رود و یا فعلی انجام می‌دهد، در پشت این صحنه‌های ظاهری، دیگری است که او را بدین اعمال واداشته است. پس به گمان جبریون، انسان هیچ‌گونه اراده و اختیاری از خود ندارد.

از طرف دیگر، تفکر تفویضی، انسان را کاملاً آزاد و رها معرفی کرده و معتقد است که خداوند، هیچ‌گونه قدرت و دخالتی در امور انسان‌ها ندارد و آنان را به حال خود رها کرده است. بدین جهت، صاحبان چنین اندیشه‌ای می‌پندارند که خداوند هیچ‌گونه سلطه و حاکمیتی بر انسان ندارد.

در باور شیعی، براساس آنچه از جانب ائمه‌ی معصومین (ع) در رد دو عقیده‌ی فوق بیان شده است، به اعتقاد دیگری با عنوان امر بین الامرین برمی‌خوریم.

در این طرز تفکر، انسان نه مجبور است و نه رها، بلکه واقعیت، جدا از این هر دو عقیده دانسته می‌شود که با عنوان فوق (امر بین الامرین) از آن یاد شده است. یادآوری می‌شود که کلمه «بین» در لغت عرب به دو معنای میان و جدا آمده است و لذا امر بین الامرین به معنای باروری میان دو عقیده‌ی جبر و تفویض و جدا از هر دوست. پس تفسیر امر بین الامرین به مخلوطی از جبر و تفویض غلط است.

امر بین الامرین انسان را از زنجیر اسارت جبر، رها می‌سازد و از بی‌بند و باری تفویض، دور می‌دارد. امر و نهی و ثواب و عقاب اعمال، از طرفی ثابت می‌کند که بشر در انجام اعمال خویش اختیار دارد، و گروه امر و نهی و جزا و مکافات عمل و به طور کلی شرایع و

ادیان بیهوده و بی پایه خواهند بود. از طرف دیگر، همین احکام دین و شریعت و عقوبت اعمال و نیز سلطه‌ی کامل خداوند بر تمام مواهبی که به انسان عطا فرموده، نشانگر آن است که خداوند بشر را به حال خویش رها نکرده است تا هر کاری را که به میل و اراده‌اش بود، انجام دهد و هیچ حساب و کتابی در قبال اعمالش نداشته باشد.

برای روشن تر شدن مطلب، مثالی ذکر می‌کنیم:

شخص معلولی را در نظر بگیرید که اعضای بدنش با سیم‌هایی به دستگاه مولد برق متصل است و تنها با فشار دادن دکمه و برقرار شدن جریان برق اعضای بدنش قادر به حرکت می‌شوند و آن‌گاه با اراده‌ی خویش می‌تواند هر عملی را انجام دهد. این دستگاه توسط فرد دیگری هدایت و کنترل می‌شود و در عین حال، لوازم فرد معلول را فراهم می‌کند و نیز امر و نهی‌هایی هم به فرد معلول می‌کند. گرداننده‌ی دستگاه به آن معلول، چاقویی می‌دهد و به او امر می‌کند که با آن نیازهای خود (مثلاً پوست کندن میوه) را برطرف سازد. در عین حال، او را از این که با چاقو به افراد اطراف خود، آسیبی برساند، منع می‌کند حال شخص معلول با اتصال نیروی برق، قدرتی می‌یابد و با اختیار خویش با آن چاقو به سمت فردی حمله می‌کند و او را زخمی می‌سازد. در این حال، قبل از عملی شدن تصمیمش، شخصی که دستگاه را کنترل می‌کند، با فشار دکمه می‌تواند از اقدام خطرناک وی جلوگیری کند.

بدیهی است که تصمیم فرد معلول، بدون دخالت کنترل‌کننده‌ی دستگاه بوده است و حتی فرد کنترل‌کننده، معلول را از انجام عملش تهی کرده است. از طرفی می‌نگریم که فرد معلول در اجرای کوچک‌ترین عمل، نیازمند حمایت و همکاری شخص کنترل‌کننده‌ی دستگاه است. لذا - با وجود اختیاری که شخص معلول در انجام فعل دارد - این اختیار، مطلق و نامحدود نیست و شخص کنترل‌کننده - که بر معلول احاطه دارد - می‌تواند با قطع کلید، در قدرت وی دخالت کند و از انجام فعل او ممانعت به عمل آورد.

همچنین می‌تواند در مواردی، شخص معلول را در انجام فعلش آزاد گذارد و جز راهنمایی کردن او، هیچ‌گونه دخالتی در اختیار و انجام افعال نیک و بد وی نداشته باشد تا او را مورد آزمایش قرار دهد.

بدین ترتیب، در صدور یک فعل از شخص معلول، با وجود امکانات و زمینه‌ها و عوامل موثر مانند: نیروی برق دستگاه، چاقوی تیز و...، تنها اراده و اختیار فاعل در انجام فعل نقش اساسی دارد.

در مثال بالا، از یک طرف می‌نگریم که شخص معلول با اختیار و اراده‌ی خویش، به کاری تصمیم گرفته است و برای انجام کارش، کسی او را مجبور نکرده است (لاجبر) و از طرف دیگر، چون اختیارش مطلق و نامحدود نیست و قدرتی برتر وجود دارد که هر لحظه می‌تواند قدرت او را (با قطع برق) سلب کند و مانع انجام فعلش بشود، تفویض هم نیست (لا تفویض)، بلکه امر دیگری مطرح است و آن این است که با وجود اختیاری که دارد، او را به خود وانگذاشته‌اند و پیوسته تحت کنترل است و کارهای او مورد امر و نهی و مواخذه خواهد بود.

این امر سوم امر بین الامرین خوانده می‌شود که در باره‌ی افعال انسان صدق می‌کند و در روایات ما در مقابل جبر و تفویض، مطرح شده است. مفهوم «امر بین الامرین» به قدری روشن و واضح است که هر انسان عاقل منصف، پس از متذکر شدن به آن، در صورت نداشتن شیطننت و عناد آن را می‌پذیرد.

همه‌ی ما در زندگی روزمره‌ی خود، نمونه‌هایی فراوان از مختار بودن خود را دیده‌ایم و می‌بینیم. ما تشنگی را تجربه کرده‌ایم و دیده‌ایم که معمولاً پس از یکی دو ساعت تحمل تشنگی، به محض یافتن آب، آن را می‌نوشیم، اما در این کار، اختیار خود را می‌بینیم، چرا که در ماه رمضان، با وجود تشنگی بسیار شدیدتر، به اختیار خود، آب نمی‌نوشیم.

این مثال به خوبی نشان می‌دهد که حالاتی مانند تشنگی، گرسنگی، نیازهای جسمانی و سایر عوامل محیطی، تا حدودی در انجام اعمال ما اثر دارند، ولی آنچه در کارهای ما نقش اصلی و اساسی دارد، اختیار ماست. البته باید در نظر داشت که گاهی عوامل محیطی چنان قوی می‌شوند که فعل بی‌اختیار از ما سر می‌زند. در این جا دیگر فعل، اختیاری نیست تا مورد بحث ما باشد. نظیر این مساله را در محاکم قضایی مشاهده می‌کنیم که اگر ثابت شود فرد متهم، بدون اختیار، فعل را انجام داده است تبرئه می‌شود.

در عین حال و از سوی دیگر، در زندگی خود می‌بینیم که انسان هیچ‌گاه از سلطه‌ی قدرت فراگیر الهی بیرون نمی‌رود. بارها برای انجام کاری تصمیم گرفته‌ایم و تمام مقدمات آن را فراهم کرده و با نهایت شوق و اشتیاق به سوی انجام آن پیش رفته‌ایم؛ اما در آخرین مراحل، عواملی که از محدوده‌ی قدرت محدود ما خارج بوده است، ما را از انجام آن کار بازداشته است و به مقصود خود نرسیده‌ایم.

خلاصه آن که:

۱. ما در افعالمان اختیار داریم و خود مسئول هر فعلی که انجام می‌دهیم هستیم.
۲. این اختیار مطلق و نامحدود نیست.
۳. قدرت خداوند پیوسته بر ما حاکم است.
۴. برای انجام یک فعل اختیاری، فراهم بودن شرایط گوناگون کافی نیست، بلکه اختیار ما در انجام یا عدم انجام آن فعل، همیشه نقش اساسی را دارد.

درس دهم:

نگاهی به روایات

دانستیم که بعد از رحلت پیامبر اکرم^(ص) یکی از مباحث جنجالی بین مسلمانان، بحث جبر و اختیار بود و برخی با تفسیر به رأی آیات قرآن، به وادی هلاکت جبر یا تفویض افتادند و تنها آن ها که به اهل بیت^(ع) مراجعه کردند، نجات یافتند. آن بزرگواران، در این بحث نیز مانند سایر مباحث فکری، با بیانی شیوا و رسا، گره این معضل بزرگ را به راحتی می گشودند. از میان انبوه روایات، در این درس تنها به ذکر دو روایت بسنده می کنیم:

۱. حضرت امام رضا^(ع) آن گاه که در نزد ایشان سخن از جبر و اختیار به میان آمد، فرمودند:

آیا نمی خواهید در این باره، اصلی را به شما بیاموزم که اختلافتان را از میان بردارد و با هرکس که براساس این اصل (درباره ی جبر و اختیار) مناظره کردید، شکستش دهید؟ حاضران عرض کردند: اگر خود مصلحت می دانید، بفرمایید. ایشان فرمودند:

خداوند کسی را به اطاعت از خود مجبور نمی کند و آن که وی را نافرمانی می کند، بر قدرت و سلطه ی او چیره نمی شود. او بندگان را در مُلک خود رها و مهمل نگذاشته است. ... پس اگر بندگان بخواهند او را اطاعت کنند، خداوند مانع اطاعت آنان نمی شود و اگر بخواهند او را نافرمانی کنند، می تواند مانع کار آنان گردد. اگر مانع ایشان نشد و معصیتش کردند، خداوند آنان را به معصیت و انداخته و خود کرده اند.^۱

۲. از امام صادق (ع) در این باره نقل شده است:

لَا جَبَرَ وَ لَا تَفْوِیضَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ.

^۱ بحارالانوار: ۵، ج ۶، ۲۲: به نقل از توحید صدوق و عیون اخبار الرضا (ع)

مفضل بن عمر سؤال می کند: اَمْرٌ بَيْنَ الامرَيْنِ چیست؟ حضرت در پاسخ می فرمایند:
مَثَلُ ذَلِكَ مَثَلُ رَجُلٍ رَأَيْتَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَنَهَيْتَهُ فَلَمْ يَنْتَهُ فَتَرَكْتَهُ فَفَعَلَ تِلْكَ
الْمَعْصِيَةَ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكْتَهُ كُنْتَ أَنْتَ الذِّي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ.

توضیح حدیث چنین است: این مانند آن است که کسی را در حال انجام معصیتی می یابی و او را از انجام آن نهی می کنی؛ ولی او اعتنایی نمی کند. پس در حالی که می توانی مانع کار او شوی (عدم تفویض) رهایش می کنی و او نیز آن معصیت را به اختیار خود انجام می دهد (عدم جبر). این که او به نهی تو توجهی نکرده و نصیحتت را نپذیرفته است و تو رهایش کرده ای، بدین معنائیست که تو او را به انجام معصیت امرنموده ای. خلاصه این که نمی توان گفت: چون مانع انجام معصیتش نشده ای، تو او را به انجام گناه مجبور کرده ای. ضمناً تمامی افعال اختیاری ما با استفاده از قدرت اعطایی از سوی خداوند به وقوع می پیوندد؛ لذا تفویضی در کار نیست. از طرف دیگر، چون انسان با اختیار و اراده ی خود به آن کار دست می زند، پس جبر هم نخواهد بود.

فصل پنجم: پرسش ها و پاسخ ها

درس یازدهم:

مقدمه

با توجه به مباحث قبل، بسیاری از ابهامات در موضوع عدل برطرف می شود؛ اما از آن جهت که پس از تبیین عدل خداوندی، پرسش هایی مطرح می شود، برای روشن شدن اذهان، به پار های از آن ها می پردازیم. قبل از طرح پرسش ها و پاسخ آن ها، توجه به مقدمه ی زیر ضروری است: ریشه ی تمام ظلم ها و ستم ها به ((احتیاج)) برمیگردد. ((احتیاج)) به معنی نقص فرد محتاج است. خدای بزرگ، از هرگونه نقص و ضعف و احتیاج، مبرا و منزّه است. ((احتیاج)) در صورت های گوناگون خود را نشان می دهد؛ از جمله:

۱. ترس: ترس و هراس نسبت به فقدان و از دست دادن چیزی یا آسیب رسیدن از ناحیه ای، ممکن است باعث ظلم و تعدی نسبت به فردی شود که احتمال خطر از سوی او می رود.

۲. طمع: طمع به بهره و منفعت در امری، ممکن است باعث ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و جلب آن منفعت و پایمال کردن حق دیگری شود.

۳. جهل: عدم آگاهی کامل نسبت به موضوعی، ممکن است، به صورت ناخودآگاه، باعث پایمال شدن حقوق دیگران شود.

علاوه بر موارد فوق، عوامل دیگری را می توان برشمرد؛ مانند: خشم، شهوت، تکبر، حرص و ...

به خوبی پیداست که خالق قادری که در بی نهایت بی نیازی است، از تمام این نقایص و موارد مشابه آن، منزّه و مبرا است.

امام سجاد (ع) در این مورد می فرمایند:

إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفَ وَ قَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلَهِي عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.^۱

تنها و فقط، کسی نیازمند ستم کردن است که ضعیف باشد و حقاً تو ای خداوند، از این نقص، بس مبرّا و منزّه ای.

بدین ترتیب، اتهام ظلم و ستم بر خداوندی که احتیاج به هیچ کس و هیچ چیز ندارد، چه رسد احتیاج به ظلم کردن، نارواست.

با این مقدمه، منشأ تمام ظلم ها به غیر خدا بر می گردد و برای هر نوع نقص و کاستی و تجاوزی، باید ریشه دیگر جست و جو کرد. اکنون به طرح و بررسی برخی از پرسش ها می پردازیم:

پرسش اوّل: تفاوت های موجود در خلقت

اگر خداوند ظالم نیست، پس تبعیض ها و تفاوت های خلقت که نوعی ظلم به نظر می رسند، از کجا ناشی می شوند؟ کاستی ها در خلقت و آفرینش موجودات چگونه توجیه می شوند؟

پاسخ:

الف: بحث ظلم، جایی مطرح می شود که حقّی از کسی پایمال شده باشد و از نعمتی که حقّ اوست، محروم شده باشد یا فردی بدون دلیل مورد تجاوز و تعدّی قرار گرفته باشد. انسان در برابر خدای متعال، در اصل وجود و خلقت خویش صاحب حق نیست. بدین جهت، اختلاف در وجود و آفرینش افراد، بای کسی جای اعتراضی باقی نمی گذارد که مثلاً چرا من از نعمت کمتری بهره مند شده ام؟ زیرا به هر اندازه که موجود از نعمت وجود و فیض حیات بهره مند شده باشد، لطفی است از جانب پروردگار و باید به همان میزان (که هرچه هست، بسیار است) شاکر و سپاسگزار باشد.

^۱ صحیفی سجادیّه، دعای ۴۸ (دعای روز جمعه و عید قربان).

بنابراین، اگر خداوند یکی را زیبا و غنی و دیگری را زشت و فقیر قرار دهد، هیچ گونه جای اعتراضی باقی

نیست که چرا تبعیض قائل شده ای، زیرا تبعیض در فیض و بخشش، ظلم نیست.

ب: تفاوت در خلقت و اختلاف در آفرینش انسان ها، موضوعی است که خداوند بر اساس حکمت خویش و جهت امتحان و آزمایش مردم قرار داده است. موضوع آزمایش الهی برای موجود مختار، یک سنّت حتمی خدایی است. قرآن می فرماید:

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ.^۱

آیا مردم گمان کردند که اگر بگویند ایمان آوردیم، به خود وا گذاشته می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ * به تحقیق ما امت های قبل از شما را آزموده ایم. بی گمان، خداوند، راست گویان و دروغ گویان را می شناسد.

در روایتی از حضرت امام باقر (ع) آمده است: حضرت آدم (ع) – آن گاه که تمام فرزندان را به او نشان دادند- اختلاف در آفرینش آن ها را مشاهده کرد و به خداوند عرضه داشت: اگر ایشان را در آفرینش یکسان می داشتی و از جهت اندازه و طبیعت و رنگ و عمر و رزق مساوی قرار می دادی، هیچ کس بر دیگری ستم نمی کرد و حسد و کینه و دشمنی و اختلاف در میانشان حاصل نمی شد. خداوند در پاسخ حضرت ابوالبشر (ع) فرمود:

ای آدم، خود را به سبب عدم آگاهی خویش به زحمت انداختی، در حالی که من آفریننده ی دانایم و از روی حکمت و علم خویش، بین موجودات اختلاف قرار دادم. من جنّ و انس را آفریدم تا مرا بپرسند و تفاوت هایی در صورت و جسم و رنگ و عمر و رزق و سلامتی ایشان قرار دادم تا ایشان را در خوشی و گرفتاری و دارایی و ناداری بیازمایم.^۲

^۱ عنکبوت (۲۹): ۲-۳.

^۲ کافی ۱۲:۲ (کتاب الایمان و الکفر، ج ۲، نقل با تلخیص).

بدین ترتیب، بسیاری از تفاوت ها براساس حکمت بلند خداوندی در میان انسان ها قرار داده شده است تا زمینه‌ی آزمایش موجود مختار فراهم گردد.

ج: آن چه در عالم مهم است، توفیق شکر نعمت است؛ نه تفاوت در کمّیت نعمت. چون انسان ها غالباً ظواهر

دنیا‌یی می‌نگرند، کمّیت نعمت چشم آن ها را می‌گیرد؛ در حالی که اصل، میزان شکر نعمت های عطا شده است.

با ذکر مثالی کوتاه، بحث را ادامه می‌دهیم:

انسان ظاهربین، دو کارخانه را تنها براساس مقدار سرمایه و امکانات، ب هم مقایسه می‌کند؛ ولی افراد دقیق، آن ها را براساس بازده با هم می‌سنجند. بازده کارخانه، نسبت محصولات کارخانه به امکانات آن است. ارزش کارخانه ای که با امکانات کمتر، محصولات بهتر و بیشتری می‌دهد، از کارخانه ای که با امکانات بیشتر، محصولات کمتر و با کیفیت پایین تری ارائه می‌کند، بیشتر است.

پس از این مثال، به حدیثی از امام جواد (ع) می‌نگریم:

نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسَيِّئَةٍ لَا تُغْفَرُ^۱

نعمتی که شکر آن ادا نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نشود.

پس به جای مقایسه‌ی مقدار نعمت های عطا شده به انسان ها، نسبت شکر آن ها به نعمت هایشان باید بررسی شود. این بررسی هم، در اختیار ما نیست؛ بلکه توسط خدایی انجام می‌گیرد که علّام الغیوب و سریع الحساب است.

د: پاره ای از نقصان ها، همچون فقر و گرفتاری و بلا ها، در اعمال و رفتار انسان ها ریشه دارد که یا به صورت آثار اعمال زشت به گونه های مختلف ظاهر می‌شوند یا در چهره‌ی ظلم و تبعیض های ناروا از گروهی ستمگر به گروهی مظلوم تحمیل می‌شود. در هر

^۱ بحار الانوار ۳۶۵:۷۵.

صورت، منشأ آن به خود انسان ها بر می گردد و خداوند متعال، از این گونه ستم ها منزّه و مبراّست.

در روایات متعدّدی، به وضوح، اثرات وضعی پاره ای از گناهان برشمرده شده است؛ از آن جمله:

- گناه، رزق را از انسان دور می سازد و نعمت را از او سلب می کند.^۱
- گناهان جدیدی که برای نخستین بار انجام می شود موجب نزول بلاهای جدیدی می شود که تا آن روز ناشناخته بوده است.^۲
- خدای - عزّ و جلّ - می فرماید: اگر کسی که مرا می شناسد، معصیتم کند، کسی را بر او مسلط می کنم که مرا نمی شناسد.^۳
- غضب خدا، موجب گرانی ارزاق، کوتاهی عمر، سود ندادن تجارت ها و ... می شود.^۴
- دوری از کارهای پسندیده (مانند: محبّت بین برادران دینی، ادای امانت، اجتناب از حرام، مهمان نوازی، اقامه ی نماز، ادای زکات) موجب قحطی و کاهش محصولات می شود.^۵
- همراهی با ستمگران و فاسقان، راه نجات را برانسان می بندد.^۶
- کم فروشی، عامل شدّت گرفتاری و قحطی است.^۷
- پیمان شکنی، سلطه ی دشمنان را در پی دارد.^۸
- قطع پیوند با خویشاوندان، باعث می شود که اموال در اختیار بدکاران قرار گیرد.^۹

^۱ بحارالانوار ۳۱۸:۷۳ و ۳۳۴.

^۲ همان: ۳۴۳.

^۳ همان: ۳۴۳.

^۴ همان: ۳۵۰.

^۵ همان: ۳۵۲.

^۶ همان: ۳۵۵.

^۷ همان: ۳۶۷.

^۸ همان: ۳۶۸.

^۹ همان: ۳۶۹.

- در نتیجه ی ترک امر به معروف و نهی از منکر، دعاها مستجاب نمی شود.^۱
- یاری نکردن به ستم دیدگان، نزول بلا را موجب می شود.^۲
- اگر مردم به غیر احکام الاهی حکم کنند، میان آن ها خصومت و برخورد شدید، ایجاد می شود.^۳

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا.

^۱ همان: ۳۶۹.

^۲ همان: ۳۷۵.

^۳ همان: ۳۷۶.

درس دوازدهم:

پرسش دوم: جبر محیط

برخی می‌گویند: هدایت و ضلالت افراد به خانواده و اجتماع بستگی دارد. کسانی که در یک محیط مذهبی و خانواده‌ی مؤمن به دنیا می‌آیند، مذهبی و متدین می‌شوند؛ ولی افرادی که در خانواده‌های بی‌بند و بار به دنیا می‌آیند، گمراه می‌شوند و امکان هدایت برایشان وجود ندارد. در این صورت، آیا عقوبت خداوند نسبت به این افراد گمراه، ظلم نیست؟

پاسخ:

اولاً: چنین نیست که هرکس در محیط غیر مذهبی رشد کند، گمراه شود یا برعکس. موارد متعددی در تاریخ گذشته و حال، سراغ داریم که خلاف ادّعای فوق است. خود انسان که با اختیار، می‌تواند راه خود را انتخاب کند. نمونه‌هایی مانند: محمد بن ابی بکر، اسماء بنت عمیس^۱، آسیه همسر فرعون، حربن یزید، مُصْعَب بن عُمَیر^۲ از یک طرف و کسانی مانند: همسر و پسر نوح^۳ برخی زنان رسول خدا^۴ و تنی چند از فرزندان امامان^۵ نشان می‌دهد که انسان می‌تواند به اختیار خود، از محیط پیرامونش رنگ نگیرد.

ثانیاً: تکلیف انسان‌ها براساس استطاعت و توانمندی‌هایی که خداوند بدان‌ها داده است. انسان بیش از آن چه بدو افاضه شده است، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد. بنابراین، یکی از مرزبندی‌های تکلیف، حدّ توانایی و امکاناتی است که فرد در اختیار دارد. قرآن می‌فرماید:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.^۳

خداوند کسی را، جز به اندازه‌ی توان، تکلیف نمی‌دهد.

^۱ مادر محمد بن ابی بکر که در عین حال، خدمت‌گزار حضرت زهرا (س) بود و پس از شهادت آن حضرت و مرگ همسرش به خانه امیر مؤمنان (ع) آمد.

^۲ صحابی گرامی رسول اکرم (ص) که برای ایمان آوردن و یاری آن حضرت از امکانات خود گذشت.

^۳ بقره (۲): ۲۸۶.

گاه بشر با ابزار و وسایلی که در دست دارد، می تواند به امکانات بیشتری دست یابد؛ مثلاً با عقل و درایت و نیروی تفحص و تحقیق خویش، می تواند نسبت به دین و احکام آن و اوامر و نواهی الهی آگاهی بیشتری کسب کند. در این صورت، می تواند دامنه ی وسیع تری را از اطلاعات در اختیار داشته باشد و به عنوان امکانات و توانایی های خویش به حساب آورد. بدین ترتیب، حوزه ی فعالیتش به عنوان تکلیف الهی گسترش می یابد. این نیز سخن خداست که می فرماید:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا.^۱

خداوند کسی را، جز به قدر داده هایش، مورد تکلیف قرار نمی دهد. در این دو بیان قرآن، استطاعت و امکانات فرد، ملاک تکلیف قرار گرفته است. بنابراین، تکلیف انسان ها نسبت به امکانات و محیط و اجتماعی که در آن قرار گرفته و حرکتی که در آن موقعیت داشته اند، سنجیده می شود. لذا انتظاری که مثلاً از یک فرد مذهبی - که در یک کشور مسلمان و محیطی اسلامی رشد کرده است - هست، به مراتب بیشتر از کسی است که در کشوری غیر مذهبی و دور از احکام دین و اسلام به دنیا آمده و بزرگ شده است.

از طرف دیگر، باید توجه داشت که تشخیص مختار یا مجبور بودن تک تک افراد و آن هم در مورد تک تک اعمالشان، با خداوند علیم بصیر است و اگر در مورد خاصی، فعلی به اضطرار، از انسان سر بزند، در این حالت خاص، خداوند عقاب را برداشته است. ثالثاً: از طرفی، وجود واژه های به نام مستضعف در فرهنگ قرآنی - و ارفاقی که در قیامت با وجود انجام ندادن تکالیف الهی به ایشان می شود - خود از موضوع تکلیف براساس توانایی حکایت دارد؛ چه یکی از مصداق های مستضعفان کسانی اند که اوامر

و نواهی الهی بدیشان نرسیده است و از وظایف دینی خود، ناآگاهند. این حالت، پی آمد موقعیت فکری و فرهنگی و یا وضعیت اقتصادی و جسمانی است.

پرسش سوم: هدایت و ضلالت در قرآن

در پاره ای از آیات قرآن، هدایت و ضلالت به خداوند نسبت داده شده است. آیا این معنی از هدایت و ضلالت با اختیار داشتن انسان و عدم جبر در افعال، منافات ندارد؟

پاسخ:

اساساً هدایت الهی دو گونه است: یکی هدایت عام و دیگری هدایت خاص.

هدایت عامّ خداوند، همان ارسال پیامبران است که به وسیله ی آنان راه ها و لوازم هدایت را در اختیار عموم بشر قرار داده و راه حقّ و باطل را به همه نشان داده است. پس از این مرحله است که افراد، با اختیار خود و با انجام اعمال نیک یا بد، موجبات استفاده یا عدم استفاده از هدایت خاص را فراهم می کنند. لذا هرکس پارسایی پیشه کند، مشمول هدایت های خاصّ خداوندی می گردد و سعادت مند می شود؛ ولی کسانی که هدایت اولیّه و عامّ حقّ - تعالی - را نادیده گیرند و نافرمانی کنند، خدای متعال هم آنان را به حال خود وا می گذارد تا در گناه و گمراهی غرق شوند. اگر معلّمی همه ی دانش آموزان را به تلاش و درس خواندن هدایت و راهنمایی کند، امّا تعدادی از آن ها میل و رغبتی از خود نشان ندهند و به راهنمایی های او گوش دل نسپارند چه کند؟ نهایتاً آن ها را رها می کند و حتّی از تذکّر دادن به ایشان هم خودداری می نماید. در نتیجه، آنان روز به روز وامانده تر و گمراه تر می شوند و سرانجامی جز شکست نخواهند داشت.

با توجّه به این توضیح مشخص می شود که هدایت و ضلالت به دست خداوند است؛ ولی وابسته به مقدّماتی است که آدمی با اختیار خود فراهم آورده است. آیاتی از قرآن مؤیّد این سخن است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱. وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا.^۱

هر که از (فرمان) خدا و رسولش سر پیچد، به تحقیق به گمراهی آشکاری افتاده است.

۲. وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ.^۲

خداوند هرگز، قومی را پس از هدایت، گمراه نمی سازد؛ تا آن چه را باید از آن بپرهیزند، بر ایشان روشن سازد (تا زمانی که خداوند، عوامل تقوا و راه های هدایت را به مردم نشان نداده است، آن ها را در معرض امتحان و در صورت معصیت، عذاب نمی کند).

این آیه نشان می دهد که خداوند پس از هدایت اولیّه، راه های تقوا و هدایت را به مردم نشان می دهد و هیچ گاه کسی را قبل از شناساندن راه حق از باطل، گمراه نمی سازد؛ اماّ عدّه ای با بی اعتنائی نسبت به هدایت خداوند، مسیر گمراهی خویش را هموار می سازند و به خذلان خداوند دچار می شوند.

... أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.^۳

ایشان (منافقان) کسانی اند که ضلالت را به بهای هدایت خریدند؛ پس تجارت ایشان سودی نداشت و در شمار هدایت یافتگان قرار نگرفتند.

این آیه نیز نشان می دهد که منافقان با اعمال خویش، هدایت اولیّه ی خداوند را - که فرستادن پیامبری جهت راهنمایی ایشان بوده است - رد کرده اند و به جای آن، راه گمراهی را پیش گرفته اند. در این صورت است که خداوند هدایت های خاصّ بعدی خویش را از ایشان دریغ خواهد داشت.

بدین ترتیب، هدایت اولیّه عامّ است و همه ی مردم را شامل می شود؛ ولی هدایت های خاص با خذلان و گمراهی بعدی، منوط به اعمال و رفتار انسان است که در این راه هدایت، یا بنده ای شاکر خواهد گشت یا عبدی ناسپاس و کفر پیشه:

^۱ احزاب (۳۳): ۳۶.

^۲ توبه (۹): ۱۱۵.

^۳ بقره (۲): ۱۶.

﴿ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ۝۱﴾^۱

اکنون با بیان چند مثال، از دیدگاه دیگری به این حقایق می‌نگریم:

همه‌ی ما با پدیده‌ی برق آشناییم. برق، نیرویی است که در نیروگاه تولید می‌شود و در اختیار ما قرار می‌گیرد. وسیله‌ی بهره‌گیری صحیح ما از این انرژی، به عنوان مصرف‌کننده‌ی پایانی، کلید است. البیه می‌توان به روش دیگری نیز از برق استفاده کرد: دست زدن به سیم‌های برق که خطراتی در پی دارد!

کسی را در نظر می‌گیریم که پس از هشدارهای مکرر مسئولان اداره‌ی برق، به روش غلط و خطرناک به آن دست می‌زند. در این حال، اگر کشته شدن آن شخص را به نیروی برق نسبت دهیم، یعنی بگوییم: برق او را کشت؛ زیرا او به هشدارهای ایمنی توجه نکرده بود؛ سخنی به گزاف نگفته ایم.

وقتی می‌گوییم: دریا قربانی گرفت، آیا ظلمی به دریا نسبت داده ایم یا بی‌احتیاطی غریق را گزارش کرده ایم که به غرق شدن او انجامیده است؟

پس می‌بینیم که به پدیده‌ها، از دو منظر می‌توان نگریست:

از یک منظر، جنبه‌ی فعل و فاعل مختار را می‌بینیم که اگر به آن کار اقدام نمی‌کرد، آن نتیجه حاصل نمی‌شد (مثلاً اگر کلید را نمی‌زد، برق جریان نمی‌یافت).

از منظر دیگر، جنبه‌ی فاعلیت حقّ متعال را می‌بینیم، که تمامی امکانات و مقدمات انجام فعل را فراهم آورده است، چنان که اگر این مقدمات نمی‌بود. فاعل مختار، به انجام فعل قادر نبود (اگر اداره‌ی برق به تولید و توزیع برق نپرداخته بود، در این جا با زدن کلید، چراغی روشن نمی‌شد).

به همین ترتیب، می‌توان از خواصّ داروها و گیاهان دارویی مثال زد. می‌دانیم که خداوند خواصّی را در این مواد قرار داده است. حال اگر فردی برای درمان خود از این مواد

^۱ انسان (۷۶): ۳.

استفاده کند و شفا یابد، این (شفا یافتن) را هم می‌توان به خدا نسبت داد، هم به خود شخص.

در نتیجه، از یک سوء، فعل به فاعل مختار منسوب است و از سوی دیگر، به قادر متعال.

در قرآن کریم، از زبان حضرت ابراهیم علی نبینا و آله علیه السلام در معرفی خدای متعال می‌خوانیم:

الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ^۱.

آن (پروردگاری) که مرا خوراک می‌دهد و می‌آشاماند * و هر گاه بیمار شوم اوست که شفایم می‌دهد.

در این جا می‌پرسیم: آیا حضرت خلیل علی نبینا و آله علیه السلام برای رفع گرسنگی و تشنگی و مداوای بیماری خود، از غذا و آب و دوا استفاده می‌فرمود یا نه؟ آیا سیر کردن و سیراب ساختن و شفا دادن خدای - عزّ و جلّ - به معنای عدم استفاده از غذا و آب و دواست؟!

پاسخ صحیح این است که با وجود استفاده از این عوامل، فاعلیّت خدای بزرگ در اثر بخشی این عوامل، نقش اصلی و اساسی دارد.

این حقیقت در آیات سوره‌ی واقعه به شکلی دیگر بیان شده است:

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلَمْتُمْ تَفَكَّهُونَ *

إِنَّا لَمُعْرِضُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ^۲.

^۱ شعرا (۲۶): ۷۹-۸۰.

^۲ واقعه (۵۶): آیه ۶۳-۶۷.

پس آیا آن چه را می‌کارید، دیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما رویاننده‌ایم؟ اگر بخواهیم، هر آینه آن را گیاه خشک و در هم شکسته گردانیم. پس سراسیمه و در شگفت بمانید؛ [او به یکدیگر بگوید:] محققاً ما زیان برده‌ایم؛ بلکه ما محروم و بی بهره‌ایم. کشاورز، از بذر و آب و خاک و کود و هوا و ... بهره می‌گیرد، اما در نهایت، اثر بخشی تمام این عوامل، کار خداست. لذا این منظر، خداوند متعال زراعت را به خود نسبت می‌دهد.

در مسأله‌ی هدایت و ضلالت نیز خداوند متعال، مسبب الاسباب است و اثربخشی تمام عوامل و وسایل ره‌یابی و گمراهی، به دست اوست. حال اگر فاعل مختار، با استفاده از این امکانات، خود را در معرض هدایت الاهی قرار داد، انجام وظیفه کرده و به سعادت رسیده است؛ اما اگر به سوء اختیار، خود را در وادی ضلالت افکند، مورد عقوبت خواهد بود و مقصر، کسی جز او نیست. خداوند متعال از این حقیقت با عبارت ((يُضِلُّ)) یاد می‌کند:

يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ.^۱

وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.^۲

برای حسن ختام این مبحث، از بیان آسمانی امام باقر^(ع) استفاده می‌کنیم که می‌فرمایند: وَ عَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ إِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاهُ وَ إِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاهُ وَ إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ.^۳ و دانستند که خدای بردبار و دانا، تنها به کسی خشمگین می‌شود که رضای او را نپذیرد؛ و عطای خویش را تنها از کسی باز می‌دارد که بخشش و دهش او را قبول نکند؛ و تنها کسی را گمراه می‌کند که هدایت او را نپذیرد.

^۱ ابراهیم (۱۴) : ۲۷.

^۲ بقره (۲) : ۲۶.

^۳ کافی ۸ : ۵۲ - ۵۳.

درس سیزدهم:

شرور و بلایا

پرسش چهارم

چرا آفات و بلایای دسته جمعی وقتی بر قومی فرود می آید، همه ی افراد، حتی اطفال و بی گناهان را در بر می گیرد؟ آیا این با عدل خداوند منافات ندارد؟

پاسخ :

در پاسخ به این پرسش، باید مقدمه ای بسیار اساسی و مهم بیان شود. از دیدگاه اعتقادی مکتب اهل بیت: حیات ما، به این زندگانی دنیایی محدود، تمام نمی شود؛ بلکه زندگی این جهانی سرآغاز راهی طولانی است که به حیات ابدی می انجامد. تمام عمر دنیایی ما، همچون لحظات کوتاهی است که رهروی در بیابان، زیر سایه ی درختی آرمیده است تا بتواند به راه خود ادامه دهد. یا مانند پلی است در راه که باید از آن گذشت و به مقصود رسید.

اصل زندگی ما پس از چشم بستن از این جهان فانی رقم می خورد. آسانی و سختی های این دوره ی محدود، بسیارزود گذر است که همچون رؤیای شیرین خواب آشفته ای، به سرعت می گذرد.

دنیا چو حبابی است؛ ولیکن چه حباب؟

نی بر سر آب؛ بلکه بر روی سراب

و ان نیز سرابی که ببینند به خواب

و ان خواب، چه خواب؟ خواب بد مست خراب

حال که چنین است، همه ی عمر محدود دنیا، در مقابل حیات ابدی آخرت، بیش از چشم بر هم زدنی نیست. طبعاً بلایا و سختی های آن نیز به همین مقیاس، کوتاه و ناچیز خواهد بود.

گذشته از این، ما معتقدیم که خداوند عادل و قادر و حکیم و به تمامی رویدادهای این جهان آگاه است. فرض کنیم کسی را در حدّی نگاه دارد که طبق عرف اجتماعی ما (دنیاپیان کوتاه بین) حقّی از او ضایع شده باشد. حتّی ممکن است در اثر روابط اجتماعی ظالمانه بین انسان ها، حقوق مسلّم افرادی پایمال شود؛ چنانکه در این جهان، قدرت یا امکان احقاق حقوق خود را نیابند. در این صورت نیز، خدای عادل و قادر و حکیم، در حیات ابدی آخرت، به گونه ای بسیار دلسوزانه، این حقوق ضایع شده را چنان جبران می کند که بنده، آرزو می کند کاش در دنیا بیشتر از این مصیبت دیده بود!

بهتر است برای درک بهتر این حقیقت ارزشمند، چند مثال بازگو شود:

کسی ساعت ها در یک صف طولانی (در هوای گرم تابستان یا هوای سرد زمستان) می ایستد و انتظار می کشد تا به کالایی ضروری دست یابد، که برای او ارزش دارد. کوتاه نظری که ارزش این کالا را نمی فهمد، به انتظار کشیدن او می خندد!

بیماری در اتاق عملریال به چاقوی برندهی جراحان تن می دهد تا آینده ی زندگی خود را با سلامت بگذرانند. آیا تن دادن او به درد و رنج ناشی از عمل جراحی، کار اشتباهی است؟ دانش آموزی با صرف نظر از تمام تفریحات و خوشی های دوران نوجوانی، ساعت ها زحمت مطالعه را بر خود هموار می کند تا به آینده ای درخشان برسد. آیا قبول این زحمت، نابخرادنه است؟

کشاورزی، علی رغم احتیاج مبرم خود به غذای روزانه اش، یک کیسه گندم مرغوب را در هوای گرم و با سختی بسیار، به خاک می سپارد؛ بدین امید که چند ماه بعد، از هر دانه آن، ده ها دانه برداشت کند. کدام انسان عاقل، این عمل را نادرست می داند؟ فرض کنیم که شاعری برای ردیف کردن قافیه های خود، این تلاش ها را به مسخره بگیرد. آیا آن سروده های بی پایه، می تواند مبنای زندگی انسان گردد؟

در نظام اعتقادی ما، دنیا مزرعه‌ی آخرت است. یکی از نتایج نفی ظلم از خداوند متعال، اعتقاد به وجود آخرت است تا جنایت کارانی را که جنایت آن‌ها در دنیا قابل کیفر نیست، به نحو مقتضی سزا دهد.

برای کسی که مطمئن است به دادگاهی عادلانه می‌رود، از دو حالت خارج نیست: یا حقّی از او ضایع نشده است، که مشکلی نیست. یا قبل از رفتن به دادگاه، بعضی از حقوق او ضایع شده است که یقین دارد با حضور در دادگاه، آن حقوق به بهترین نحو جبران می‌شود.

پس از این توضیح مختصر، به بعضی از حکمت‌های بلایایی که در دنیا به انسان‌ها می‌رسد، می‌پردازیم؛ با یادآوری این نکته که ادّعا نمی‌کنیم بر تمام حکمت‌های افعال الهی پی برده ایم و یقین داریم که حکمت بسیاری از این امور، در جهان دیگر بر ما روشن خواهد شد.

حکمت بلاهایی را که بر افراد وارد می‌شود، به چند نوع زیر دسته بندی می‌شود:

۱. آزمایش: همان گونه که قبلاً مطرح شد، آزمایش یک سنّت جاری الهی در اقوام و افراد بوده است. بعضی اوقات آفت و بلایی بر کسی وارد می‌شود تا بدین وسیله مورد آزمون قرار گیرد. قرآن می‌فرماید:

﴿و به تحقیق ما شما را به ترس و گرسنگی و کاهش در مال و دارایی و مرگ و کم شدن نمرات کشاورزی، می‌آزماییم و به صابران بشارت ده؛ آنان که چون مصیبتی بدیشان رسد، می‌گویند ما از آن خداوندیم و به سوی او خواهیم بازگشت. آنان کسانی اند که درود و رحمت از جانب خدایشان برایشان است، و هم آنان اند که هدایت یافتگان اند﴾^۱

۲. **تأدیب و تذکر:** گاهی مؤمنان، برای هشدار و تأدیب، دچار بلا و مصیبت ها می شوند. به دین وسیله، خداوند ایشان را متذکر می سازد و نیز گناهانشان را می بخشاید. در این صورت، بلا و مصیبت برای آن ها، امری خیر و به صلاح ایشان است.

۳. **تربیت و تکامل:** بسیاری از بلاها و مصائب، جنبه ی تربیتی دارند و همچون سوهانی که فلز را صیقل می دهد، روح مؤمن را صیقل داده، اسباب رشد وی را فراهم می کنند. روایات زیادی در موضوع بلاهایی که بر مؤمنان وارد می شود، سخن می گوید و آن ها را نعمت هایی از جانب پروردگار می داند. همچنین مقدار بلایی را که به آدمی وارد می شود به درجه ی ایمان او مرتبط دانسته اند که هرچه ایمان بیشتر می شود، بلا و مصیبت نیز افزون تر می شود. بدین جهت انبیا و اولیا از نظر بلا و مصیبت در درجه ی اول و به همین ترتیب، مؤمنان بر حسب درجاتشان، دچار بلا و مصیبت می گردند.

۴. **آثار اعمال:** همان گونه که در درس یازدهم گفته شد، گاه بلایا و مصائب، نتیجه ی آثار اعمال سوء انسان است که با اختیار خود، مرتکب اعمالی گردیده و نتیجه ی آن به صورت مصیبت و بلایی بروز کرده است.

قرآن می فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾^۱.

((هر مصیبتی که به شما می رسد، نتیجه ی اعمال خود شما است و خدا بسیاری از گناهان را عفو می فرماید)).

آثار اعمال موجود مختار ممکن است به دو صورت زیر موجب بلا و مصیبت گردد:

الف: عکس سوء رفتار: گاهی انسان با اختیار خویش به یک سلسله اعمالی دست می زند که نتیجه آن ها گرفتاری برای اجتماع یا مصیبتی برای خود اوست.

یکی با خوردن غذای فاسد، موجب بیماری خویشتن می‌گردد، و دیگری در اثر بی احتیاطی، تصادف می‌کند و باعث مرگ خود یا دیگران می‌شود. حاکمی ظالم در اثر رفتار ظالمانه‌ی خود، افراد بسیاری را به بلا و گرفتاری دچار می‌سازد. به طور کلی، بسیاری از بلاها، پی آمد رفتارهای انسان هاست که با سوء اختیار خود موجب بدبختی خود یا گروهی می‌شوند.^۱

ب - عقوبت اعمال ناپسند: گاه بلاها بر افراد و اقوام، کیفر رفتارهای زشتشان است. قرآن در آیات متعددی از عقوبت گناهان اقوام پیشین یاد کرده است. بعضی با طوفانی از سنگ ریزه، دسته ای با فریادی آسمانی، گروهی با فرورفتن در دل زمین و جماعتی از طریق غرق شدن در آب دریا^۲ مورد غضب خداوند قرار گرفته و به خاطر گناهانشان عقوبت شده اند.

با بررسی بلایا در دسته بندی فوق، تنها مورد آخر که مربوط به بلایای دسته جمعی است از نظر عدل الهی، مورد ابهام و سؤال قرار می‌گیرد که چگونه در عقوبت های جمعی اقوام پیشین، اطفال در میان قوم به عقوبت بزرگان دچار می‌شوند و به آتش دیگران می‌سوزند؟

برای روشن شدن این ابهام، به بیان سه حدیث می‌پردازیم که کاملاً عدالت خدا را نشان می‌دهند و خدای حکیم را از ظلم و ستم تنزیه می‌کنند.

۱. پس از اینکه حضرت یونس^(ع) برای قوم خود از خداوند تقاضای نزول عذاب کرد به او وحی فرمود: ای یونس! در میان این قوم افراد بی گناهی چون جنین و اطفال و پیرمردها و زنان ناتوان و افراد مستضعف وجود دارند و من فرمانروایی دادگرم و

^۱ نمونه ای از روایات این بحث، در انتهای درس یازدهم به نقل از جلد ۷۳ بحارالانوار ذکر شد.

^۲ عنکبوت (۲۹): ۴۰.

رحمتهم بر غضبیم سبقت دارد. من هیچ گاه خردسالان را به گناه بزرگسالان قوم عذاب نخواهم کرد.^۱

۲. از حضرت رضا^(ع) پرسیدند: چرا در زمان حضرت نوح^(ع) خداوند تمام دنیا را غرق کرد؛ در حالی که اطفال و بی گناهانی در میان ایشان بودند؟
آن حضرت پاسخ فرمودند:

در میان ایشان اطفال نبودند؛ زیرا خداوند نسل مردان و زنان ایشان را چهل سال پیش از آن منقطع ساخته بود و خداوند بزرگ، گروهی را که گناه کار نباشند عذاب نمی کند. پس در میان باقی مانده ی قوم، گروهی به علّت تکذیب نوح پیغمبر^(ع) و بقیّه به علّت رضایت بر افعال تکذیب کنندگان غرق شدند.^۲

۳. خداوند در پاسخ حضرت عزیر پیغمبر^(ع)، درباره ی عذاب اقوامی که در میان ایشان کودکانی هستند فرمود: ای عزیر، زمانی که قومی مستحقّ عذاب من شوند، نزول بلا را همزمان با اجل و مرگ اطفال قرار می دهیم. پس آن اطفال به اجل خود می میرند و بقیّه ی قوم به عذاب من هلاک می شوند.^۳

^۱ بحار الانوار ۴: ۳۹۳.

^۲ همان ۵: ۲۸۳ و علل الشرایع: ۴۳.

^۳ بحار الانوار ۵: ۲۸۶، ج ۸.

درس چهاردهم:

خلقت شیطان - قضا و قدر و سرنوشت

پرسش پنجم:

وجود شیطان - با توجه به این که کارش گمراه سازی انسان هاست - در نظام عادلانه ی خداوندی چگونه توجیه می شود؟ آیا آفریدن شیطان جهت گمراه کردن انسان ها از یک طرف و عقوبت کردن گمراهان از طرف دیگر، با هم متناقض نیست؟

پاسخ:

۱. شیطان در نظام آفرینش، ابتدا به عنوان یک موجود مختار- که مورد امر و نهی الاهی بوده است - مطرح است؛ نه به عنوان یک موجوداغواگر که خداوند او را جهت گمراه سازی آفریده باشد. به علت اینکه از فرمان خدایی برای سجده بر حضرت آدم (ع) به اختیار خود، سرباز زد و استکبار ورزید و از جمله ی کافران گردید و مورد غضب الاهی قرار گرفت و از درگاه حق رانده شد. سپس با اراده ی خود به اغواگری و گمراه کردن فرزندان آدم روی آورد.

۲. خداوند در قرآن از شیطان به عنوان دشمن انسان ها یاد کرده و از بنی آدم پیمان گرفته است که از شیطان پرستی (پیروی از شیطان) بر حذر باشند. قرآن کریم می فرماید:

﴿ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴾^۱

ای فرزندان آدم، آیا از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید، چرا که بی گمان، او برای شما دشمنی آشکار است؟.

هم چنین قرآن به ما آموزش می دهد که از شرّ وسوسه های شیطان به خداوند پناه

ببریم.^۱

۱. یس (۳۶): ۶۰.

۳. شیطان بر کسانی که ایمان آورده و به خداوند متعال متوکل باشند، هیچ گونه تسلّطی ندارد^۲ و تنها به اغواگری و دعوت ایشان به انجام افعال ناپسند، همّت می‌گمارد. بدین ترتیب و با توجّه به اصل اختیار انسان، وجود شیطان هیچ گونه جبری در کشاندن بشر به سوی گمراهی ایجاد نمی‌کند و اگر کسانی با سوء اختیار خود به دنبال وسوسه های شیطانی، مرتکب اعمال خلاف شوند، تنها خود مسئول اعمال خویش اند و سزاوار کیفر الهی خواهند گشت. وجود کسانی که با اختیار خود، با وجود اغوائت شیطان، رو به خدا می‌آورند و راه تقوی را می‌پیمایند، دلیل عدم تسلّط شیطان بر انسان و نبودن هیچ جبری در گمراه سازی اوست.

با توجّه به این توضیحات، ما وظیفه داریم پیوسته با نیایش به درگاه پروردگار متعال و گناه بردن به کُهِف حصین ولایت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، خود را از شرّ این دشمن قوی در امان نگه داریم.

پرسش ششم:

قضا و قدر و تعیین سرنوشت انسان ها، با وجود ردّ نظریه ی جبر، چگونه پاسخ داده می‌شود؟

پاسخ:

قدر به معنی اندازه گیری و قضا به معنی حکم و فرمان است. قضا و قدر به دو نوع تکوینی و تشریعی تقسیم می‌شود:

۱- قضا و قدر تکوینی در مواردی نظیر جنبه های خلقتی انسان (مثل قد و قامت آدمی، شکل و قیافه، طول عمر، محلّ تولّد، پدر و مادر، هوش و استعداد) یا سایر امکانات خدادادی او (مثل فقر و غنا، سلامت و بیماری و...) مطرح می‌شود. اینها همانند سایر امور تکوینی (مثل تابش آفتاب و حرکت سیّارات و رشد گیاهان و...) از حیطه ی اختیار

۱. رک، سوره ی ناس.

۲. نحل (۱۶): ۹۹.

انسان خارج است. در این امور، تقدیر و قضای الهی کاملاً ساری و جاری است و انسان در برابر آن هیچ گونه اختیاری ندارد و مورد سؤال هم نخواهد بود؛ منتها در این جا این نکته ی مهم قابل ذکر است:

هرگاه خداوند به قضا و قدر تکوینی، کسی را در موقعیتی قرار می دهد، این امکان را باقی می گذارد که با دعا، تغییر این موقعیت را درخواست بکند (مثلاً از کم هوشی به باهوشی، از فقر به غنا، از بیماری به سلامتی). دستورات دینی مؤید این است که خدا به ما اذن و حتی فرمان داده است که او را بخوانیم و خواستار حالت و وضعیت بهتر شویم. به تعبیر دیگر، خداوند متعال با ایجاد اختلاف و کم و زیاد کردن امکانات (به معنی عام کلمه) و معرفی خودش، به عنوان دهنده و گیرنده، به ما فهمانده است که همه چیز به دست اوست و دست او همیشه باز است.

خداوند علاوه بر آن که در فطرت ما حالت دعا و درخواست قرار داده است، به زبان و بیان همه ی انبیای الهی و شرایع ربّانی، به ما فرمان داده است که برای تغییر همین موقعیت ها، او را بخوانیم. همچنین کسانی که وضعیت بهتری دارند، متذکر باشند که دست خدا بسته نیست و این قضا و قدر الهی، محتوم و لایتغیر نیست و شاید با کوچکترین تخلفی از آن ها گرفته شود.

این است که در بیان شرایع، نسبت دادن قضا و قدر به خداوند به معنی بسته بودن دست خدا و عدم امکان تغییر در حالت موجود نیست. بلکه در عین حال، انسان ها با دعا یا کار خیر (و نیز در اوضاع معکوس، با کارهای زشت) سرنوشت خود را تغییر می دهند (یعنی کاری می کنند که خداوند سرنوشت قبلی را دگرگون می کند).

درباره ی حکمت تفاوت های فردی انسان ها، قبلاً در پاسخ پرسش اول (درس یازدهم) توضیحاتی گذشت.

۲- مسئله‌ی دوم، موضوع قضا و قدر در افعال اختیاری ماست که قضا و قدر تشریعی خوانده می‌شود. این نوع قضا و قدر، مربوط به احکام و اوامر و نواهی شرایع و ادیان است که خداوند متعال، توسط پیامبرانش به مردم ابلاغ فرموده است. در قضا و قدر تشریعی، اختیار انسان دخالت دارد و آزاد است که اوامر الهی را اجرا یا با آن مخالفت کند. مسلماً در حوزه‌ی تشریع، رضایت خداوند با اجرای اوامر و ترک نواهی است و بدین جهت بندگان را به اموری امر و از مسائلی نهی فرموده است.

آن چه از آیات قرآن و بیانات معصومین^(ع) به دست می‌آید، این است که:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا؛ یعنی همیشه احکام و دستورات، در حدود امکانات داده شده به افراد بشر صادر می‌گردد و انسان‌ها با داشتن اختیار، مورد امتحان قرار می‌گیرند؛ اگر نیکوکار باشند، قضا و قدر الهی، دادن پاداشی نیک بر مبنای لطف و کرم خداوند است و چنانچه معصیت کنند، اگر بخواهد از آن‌ها در می‌گذرد و اگر نخواهد، آن‌ها را عذاب می‌کند.

پس از واقعه‌ی صفین پیرمردی به حضور مولا^(ع) رسید و عرض کرد: آیا این جنگ با اهل شام به قضا و قدر الهی بود؟ آن حضرت فرمودند:

((آری، به خدا قسم که تمامی اعمال شما به قضا و قدر خداوندی بوده است.))

پیرمرد- که از قضا و قدر یک معنی اجبار در ذهن داشت- پرسید: پس با این بیان، آیا زحمت‌هایی که در این راه کشیده ایم به حساب می‌آید و پاداشی خواهد داشت؟
امام (ع) فرمودند:

((ای مرد، آیا تو گمان کرده‌ای این قضا و قدر، قضای حتمی و تقدیر الزامی است؟ اگر این گونه باشد، دیگر ثواب و عقاب و امر و نهی باطل است و وعده و وعید الهی بی معنا خواهد بود و گناهکار را نباید سرزنش کرد و نیکوکار نیز شایسته‌ی تحسین و تمجید نیست (زیرا افعالشان جبری بوده است.))

پیرمرد توضیح بیشتری تقاضا کرد و آن حضرت فرمودند:

معنای قضا و قدر الهی، همان امر و فرمان حق است.

سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ﴾.

((و پروردگار تو حکم کرد که: جز او نپرستید و به پدر و مادر نیکویی نمایید))^۱ (قضای

تشریعی).

بدین ترتیب، در می یابیم که مفهوم قضا و قدر، بدان معنی نیست که در اذهان عموم رواج دارد واز آن، سرنوشت محتوم و جبری فهمیده می شود. قضا و قدر- در اموری که مربوط به انسان و در شمار رفتارهای اختیاری بشر است- همان اوامر و نواهی و نیز پاداش و کیفرهای الهی است و بدیهی است که اراده و اختیار انسان، در انجام چنین اموری کاملاً دخالت دارد و خود در سرنوشتش مؤثر خواهد بود.

^۱ توحید صدوق، صص ۳۸۰-۳۸۲.

سخن آخر

همان طور که در ابتدای این درس بیان کردیم، بحث عدل به اعمال اختیاری انسان ها باز می گردد. در طول این مباحث یافتیم:

۱. خداوند متعال، به فضل خود به ما کمالاتی، از جمله قدرت و اختیار بخشیده است.
 ۲. هم او ما را با راهنمایی انبیا و اوصیای آنان، به پیمودن راه بندگی امر فرموده است.
 ۳. به هوش باشیم که در برابر القائنات شیطان و همدستانش، قدرت موهبتی الهی را از یاد نبریم و آن را در مسیر بندگی شیطان به کار نگیریم.
 ۴. ما خود مسئول اعمال خود هستیم و لذا نباید گناهان خویش را به خدای متعال نسبت دهیم.
 ۵. اوضاع و محیط اطراف ما، تعیین کننده ی سرنوشت ما نیستند؛ بلکه ماییم که با اختیار خود، تصمیم گیرنده ی نهایی خواهیم بود.
- حال که چنین است، با استمداد از عنایات و الطاف الهی، به پناه امن خداوندی **حضرت بقیۀ الله** ارواحنا فداه پناه ببریم و از آن بزرگوار بخواهیم تا ما را در مقابل اغوائت شیطانی و وساوس نفسانی حفظ فرمایند. امید که عنایات پدرانۀ ی آن حضرت، ما را در مسیر بندگی حقّ متعال مدد فرماید.